

«جبهه واحد ضد ارتجاع» را تشکیل دهیم!

سخنی با همه توده ای ها

راه توده

۲۰ صفحه

دوره دوم شماره (۲۴) شهریور ماه ۱۳۷۳

- * چرا روند وحدت حزب و سازمان اکثریت شکست خورد
- * حقایق جامعه امروز ایران کدامند و ما آنها را چگونه می بینیم
- * ریشه های واقعی انفعال در حزب و جنبش کمونیستی ایران در کجا نهفته است؟
- * «ارتجاع حاکم» و «ارتجاع مهاجر» دست در دست هم، در برابر انقلاب ایستاده اند! (صفحات ۱۴ تا ۷ را بخوانید)

«قدرت» یا «میهن»؟

ع. الهی (ص ۲)

دیکتاتور جدید جهان!

ع. فرهاد (ص ۴)

کمونیست ها و جهان کنونی

ف. شیرین (ص ۱۹)

«فلسطین» و

«بانک جهانی»

تراپ شکبیا (ص ۶)

طرح حمله نظامی

به کوبا الف. مژدک (ص ۱۸)

هشدار نظامی ها به رژیم

استقرار پایگاه های ضد هوایی در اطراف تهران، مانور گردان های بسیج در شهرهای بزرگ کشور، بویژه تهران، شایعات مربوط به بازداشت های گسترده در واحدهای نظامی سپاه پاسداران و ارتش، آشکار شدن روزافزون جزئیات قیام خونین مردم قزوین، به بهانه مخالفت مجلس با تبدیل این شهرستان به استان (و در واقع انفجار خشم ناشی از عملکرد اقتصادی-سیاسی رژیم)، دهان به دهان گشتن اخبار مربوط به جلسات غیرعادی و اغلب تند و خشن مقامات طراز اول حکومت (تا حد رد و بدل شدن جملات تهدیدآمیز علیه یکدیگر)... و سرانجام انتشار اطلاعیه ۴ فرمانده ارتش و سپاه پاسداران خطاب به سردمداران رژیم در مخالفت با کشاندن قوای نظامی به غیابان ها و رویاروی قرارداد آنها با مردم، نشانه هایی است، که مردم کوچه و بازار در ایران کنار هم قرار داده و نتیجه منطقی را از آن می گیرند. جلوگیری از حذف سوبسید اقلام اولیه مورد نیاز عمومی، هنگام بررسی برنامه دوم دولت و درست پس از قیام قزوین، در مجلس اسلامی (علیرغم پافشاری دولت و حتی رئیس مجلس برای حذف آنها) سلب اختیارات دولت در نرخ گذاری، واردات و سیاست ارزی کشور، در واقع ابتدائی ترین نتیجه پیروزی قیام های اخیر مردم در شهرهای کوچک و بزرگ ایران در اعتراض به برنامه های اقتصادی رژیم در سال های پس از جنگ است. خواست های رادیکال اقتصادی مردم در تمام قیام ها و عصیان های اخیر، بوضوح نشان دهنده آنست، که جنبش نوین مردم و در واقع وسیع ترین اقشار و طبقات اجتماعی ایران - برخلاف ارزیابی های گمراه کننده اپوزیسیون دست راستی رژیم در مهاجرت - یک خیزش و جنبش رادیکال و در واقع «چپ» است. این خیزش، برخلاف تبلیغات راست ترین و ارتجاعی ترین جناح حاکم در رژیم، خیزش برای هرچه اسلامی تر کردن اقتصاد و زندگی مردم نیست. چرا، که اتفاقاً خشم مردم متوجه همین اسلامی تر کردن و یا در واقع تشدید غارت و فلاکت مردم، بویژه در سال های اخیر است. نه این جناح داخلی و نه آن جناح خارجی در جنبش نوین، پایگاهی ندارند و راه به جایی نخواهند برد، اگر اپوزیسیون دمکرات، مترقی و ملی ایران (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) بتواند متحد شده و ابتکار عمل را در دست گیرد. (صفحات ۱۷-۴-۳-۲)

قتل عام «رواندا» آینده جهان سوم است؟

ح. نگاهی (ص ۵)

در آرزوی «قدرت» یا نجات «میهن»؟

* اخبار مربوط به تدارکات نظامی امریکا در خلیج فارس، بویژه تبدیل کشور کوچک کویت به آزمایشگاه و تخته پرش نظامی امریکا در خلیج فارس و در همسایگی ایران، خود باندازه کافی گویای خطری است، که ایران را تهدید می‌کند.

* زمینه‌سازی‌های سیاسی-جلبیغاتی اسرائیل، علیه موجودیت ایران و مردم آن، همزمان با تدارکات غیرقابل انکار نظامی این کشور، در حالیکه به ظاهر مسائل ارضی خود را بصورت نهانی و از موضع قدرت، با همسایگانش حل کرده و با در واقع به کشورهای منطقه تحویل می‌کند و بر این اساس، نباید با همسایگان دور و نزدیک خود مسئله‌ای داشته باشد، که راه حل نظامی را نیاز داشته باشد!

* ماجراجویی‌های سیاسی-تورویستی رژیم حاکم بر سرنوشته ایران در خارج از کشور، که پیوسته همزمان بوده است با اختناق و سرکوب داخلی و حتی عملیات تورویستی علیه خود مردم ایران در داخل کشور!

* ناراضانی صیق و غیرقابل انکار وسیع‌ترین طبقات و اقشار اجتماعی از عملکرد حکومت و رژیم، که اکنون در فاصله‌های کوتاه و باز هم کوتاه‌تر در عصیان‌های نوپتی مردم در شهرهای بزرگ و کوچک نمایان می‌شود.

* سرکوب و به عقب راندن نیروهای سیاسی ملی، مذهبی و دگراندیش از صحنه سیاست و سیاست‌گذاری کشور، که اکنون تا حد وسیع‌ترین دستگیری‌ها در ارگان‌های حکومتی، نظیر سپاه پاسداران، ارتش، حوزه‌های مذهبی و خلاصه آخرین لایه‌های پیرامونی رژیم، نیز گسترش یافته است.

* نادانی و عملکرد مافیائی سران رژیم و قدرت‌های واقعی پشت پرده حکومت، که علاقه تنها نیروهای سیاسی را تحت شدیدترین پیگردها قرار داده، بلکه مردم را نیز در نهایت به نوعی ناامیدی از هر نوع تحول آرام و مثبت مجبور ساخته است.

* بحران اقتصادی، که در عمل نه تنها شدیدترین لطافات را به زندگی معیشتی مردم زده است، بلکه موجب یکی از کم‌نظیرترین بحران‌های اخلاقی، سنتی و فرهنگی در جامعه ایران شده است.

سرانجام... اینک با اوج‌گیری خطر ضربه نظامی به ایران، بیم از تکرار فاجعه جنگ با عراق طی ۸ سال و هزات‌ها هول‌انگیز آن، اکنون هر روز گسترده‌تر از روز پیش در جامعه ایران مطرح است. مردم در عین نفرت از عملکرد رژیم، اکنون نگران ادامه حیات این وضع تا لحظه انفجار نهانی و احتمالا دخالت خارجی در کشور هستند. عملکرد خشن قوای نظامی امرایی رژیم در قزوین و مصم بودن مردم قزوین به مقاومت در برابر قوای سرکوبگر، زمزمه‌های نگرانی از وقوع جنگ خانگی را در ایران و بویژه در تهران تشدید کرده است. رژیم نشان داده است، که ظرفیت قبول و تن سپردن به واقعیت را ندارد.

انزایش بی‌وقفه سکولهای دفاع ضدعوائی در اطراف تهران، که این روزها اخبارش به خارج از محافل نظامی و دولتی نیز راه یافته است، این نگرانی‌ها را دامن می‌زند و به فرسودگی عصبی مردم می‌افزاید. مردمی، که نگران از سرانجام اداره کشور توسط رژیم‌اند.

در چنین شرایطی است، که یک مسابقه جهانی از در سر شروع شده است. از یک سو رژیم می‌خواهد با تن سپردن به خائنانه‌ترین زدوبندها با امریکا و اسرائیل بر سر قدرت باقی بماند و در این عرصه و برای رسیدن به این آرزو، چاره‌ای جز تصفیه مخالفان مذهبی پیرامونی رژیم، مقابله با ملیون و میهن‌دوستان در داخل کشور و سرانجام تشدید اختناق ندارد.

از سوی دیگر، اپوزیسیون راستگرایی رژیم در مهاجرت، که در چهره سلطنت‌خواهان، و در حقیقت بیگانه پرستان حرفه‌ای و با سابقه، تلاش می‌کنند، بهر قیمت، به قدرت بازگردند. و جبران ۱۶ سال دوری از قدرت را بکنند. آنها، که اکنون بسیار بی‌پروا تر از گذشته در کیهان چاپ لندن قلم می‌زنند و برای اسرائیل و امریکا سینه چاک می‌دهند، می‌خواهند به ایران بازگردند، نه برای نجات ایران از چنگال فقر و فلاکت و اختناق، که برای ادامه این فقر و فلاکت و اختناق و ادامه غارت در شکل و شمایل دیگر. این باصطلاح اپوزیسیون و در واقع رقیب رژیم اسلامی، نیز در مهاجرت، آشکار و پنهان سرگرم همان تلاشی

است، که رژیم برای بقای خود در اندیشه حل نهانی آن از طریق تصفیه‌ها و سرکوب‌هاست: سرسپردگی ملتی به امپریالیسم و صهیونیسم! اگر این تلاش توسط سران رژیم در ایران هنوز جنبه کاملاً آشکاره خود نگرفته است، در عوض از سوی رقیب سلطنت‌طلب آن در خارج از کشور، نه تنها چنین نیست، بلکه با نوعی تشویق، و تأیید هم همراه است.

در ادامه و تشدید این سیاست است، که یدنبال انفجار مرکز یهودی‌های آرژانتین، در صفحات متعدد کیهان لندن، و بویژه صفحه نخست آن، بشارت لحظه نزدیک فرود ضربه‌های نظامی اسرائیل به ایران منتشر شده است. مجموعه اخبار و گزارش‌های منتشره در شماره‌های پس از انفجار آرژانتین در کیهان چاپ لندن در این جهت تنظیم شده است. این سیاست با آخرین مقاله اساسی کیهان چاپ لندن به قلم «هوشنگ وزیری»، سردبیر کیهان لندن، منتهی و مفهومی تازه‌ای به خود گرفته است.

در این مقاله، که در کیهان لندن شماره ۵۱۸ تاریخ ۲۰ مرداد چاپ شده، سخن از رویارویی نهانی بین جمهوری اسلامی و اسرائیل در میان است و اینکه این هر دو موجودیت خویش را در آخرین نزاع و دشمنی آشفتنی ناپذیر بایکدیگر قرار داده‌اند، و کیست که نداند پشت سر اسرائیل کدام قدرت جهانی ایستاده است و سرنوشته این جنگ بقاء، حداقل در شرایط موجود، کدام ضربه اساسی و تاریخی را برای مردم ایران و موجودیت ایران ببرد خواهد آورد.

«هوشنگ وزیری» با خرسندی از برنامه‌های عظیم اقتصادی (غارت و نتوکولونیالیستی منطقه ماراره قفقاز، خاورمیانه و خلیج فارس توسط صهیونیسم و اسرائیل) در منطقه می‌نویسد و اینکه عقب نشینی در این عرصه نامسکن است و در این مخالفت و ستیز، جمهوری اسلامی است، که بازنده است. به واقع باید پرسید: این فقط سران جمهوری اسلامی‌اند، که می‌بازند و یا ملت ایران؟

اینست آن سؤال اساسی، که میهن‌دوستان واقعی -نه آنها، که سالهای سال، دیگران را به بیگانه پرستی متهم می‌کردند، تا چهره بیگانه پرست خود را پنهان کنند- باید به آن پاسخ بدهند.

کدام منطق میهن‌دوستی حکم می‌کند، که برای اسرائیل بمنظور اجرای برنامه‌های اقتصادی عظیم آن (انگیزه که «هوشنگ وزیری» می‌نویسد) و در واقع غارت منطقه، جاده‌های ایران را فرش کنیم؟

اسرائیل نفت ایران و تسلط بر خلیج فارس را می‌طلبد، تا آن برنامه اقتصادی، که «وزیری» مدعی و مدافع آنست، پیروز شود. از این کلاه کدام ند برای ملت ایران درخته می‌شود؟

این همان سیاستی است، که برای یک دوره بسیار طولانی دربار شاهنشاهی و بویژه شخص محمدرضاشاه آنرا دنبال کرد. (خطرات «اسدالله علم»، وزیر دربار پهلوی، در این زمینه بسیار گویاست) و حالاً گویا در دوره جدید نیز سلطنت‌پرستان می‌خواهند به ایران بازگردند، تا آنرا دنبال کنند و باقی مانده آنچه رژیم جمهوری اسلامی طی ۱۶ سال به باد داد، به توصیه و تلاش این جمع به نوع دیگری به جیب اسرائیل و امریکا سرازیر شود! و آنها ریزه‌خواران این سفره غارت‌کردند!

در انتظار ضربه نظامی اسرائیل به ایران نشستن، و برای حکومت، بر ویرانه‌های باقی مانده از این ضربه قدم گذاشتن، نامش افتخار نیست، چیزی دیگری است!

مردم در ایران صیقاً نگران حوادثی اینچنین، از آینده بیم دارند و این بیم جدید، بر تمام مشکلات دیگر افزون شده است. دست‌های پنهان در حکومت، جنگ خانگی را سازمان خواهند داد و حامیان رقبای سلطنت‌طلب جمهوری اسلامی صحنه را باصطلاح آماده فرود و ورود آنها خواهند کرد؟

این خواب خوش سلطنت‌طلب‌ها و کاپوس هول‌انگیز مردم و میهن‌دوستان ایرانی، بدین آسانی به واقعیت تبدیل خواهد شد؟

بی‌پروائی سلطنت‌طلب‌ها در بیان خواستشان می‌گوید: بله، گرچه میهن‌دوستان معتقد به حفظ تمامیت ارضی ایران و طرفداران واقعی مردم ایران می‌گویند: نه.

رژیم رفتنی است، اما نه به همت اسرائیل و امریکا، همانگونه که ماندنی نیست، حتی به خواست، امریکا و اسرائیل.

رژیم جانشین نیز قطماً آنها نیستند، که در گذشته بارها امتحان خود را پس داده‌اند. همانها که در ۲۸ مرداد با حمایت و توطئه امپریالیسم امریکا و انگلیس قدرت را حفظ کردند و خود را از سقوط قطعی توانستند نجات دهند و حالا بدلیل وجود شرایط کاملاً دگرگون شده جهانی، بی‌پروا و آشکار می‌خواهند با حمایت نظامی صهیونیسم، اسرائیل و امریکا به قدرت بازگردند.

گزارش رسیده به «راه توده» درباره عصیان مردم قزوین نیروهای اعزامی مردم را به رگبار مسلسل بستند

انفجاری نرسیده بود. واحدهای مسلح رژیم از نقاط مختلف و بویژه تهران، کرج و شهرهای کوچک دیگر به قزوین منتقل شده بودند، اما عبور از میان جمعیت و رسیدن به خیابان‌های مرکزی شهر، ممکن نبود. اتومبیل‌هایی، که از ظهر پنجشنبه از تهران بطرف شمال و دریا به حرکت درآمده بودند، برای عبور از جاده کمرپندی و شهر قزوین بیش از ۷ ساعت در راه بندان اسپر شده بودند و بهین دلیل خودروهای حامل افراد مسلح رژیم نیز، برای ورود به مرکز شهر، با دشواری بسیار روبرو بودند و اصولاً قادر به رسیدن به مرکز شهر نبودند.

مردم از این فرصت استفاده کرده و دیوارهای بسیاری از خیابان‌های شهر را با شعار علیه سران رژیم و سیاست‌های اقتصادی حکومت پرکردند. جوانان ۱۷-۱۸ ساله بیشترین و پرتحرک‌ترین نقش را داشتند. مسئله استان شدن قزوین از ساعت ۱۲ ظهر به بعد روز پنجشنبه بکلی فراموش شده بود. سیل مردم در خیابان‌های قزوین به حرکت درآمده بود. اما خشونت و خشم، هنوز تا حد حوادث بعد از ظهر پنجشنبه نبود. در نخستین ساعات بعد از ظهر پنجشنبه، هلیکوپترهای نظامی بر فراز مرکز شهر قزوین به حرکت درآمدند.

این هلیکوپترها، که حامل افراد مسلح بودند؛ سرانجام در نقاط

مختلف شهر و از جمله سبزه‌میدان به زمین نشستند و واحدهای مسلح درون آنها بدون کوچکترین درنگ، به محض خروج از هلیکوپترها، مردم را به رگبار مسلسل بستند. چنین خشونت بی‌درنگی، هرگز تصور نمی‌شد. آنها فقط مأمور کشتار بودند، که برای انجام همین وظیفه به قزوین اعزام شده بودند. هنوز معلوم نیست، که از کجا آمده بودند و اصولاً کجانی بودند؟!

حمله به ساختمان‌های دولتی و آتش زدن آنها از این پس شروع شد. ده‌ها تیر خورده در خیابان‌های مرکزی شهر بر زمین مانده و خون از بدنشان می‌رفت. من خودم شاهد حمله مردم به یک رستوران قهوه‌خانه مانند، بودم، که دو مرد ریشور در آن و در دو طرف یک میز نشسته بودند. جمعیتی، که وارد رستوران شده بود، یکی آن‌ها را می‌شناخت. مردم در حالیکه فریاد می‌زدند، «ار ۲۰ نفر را با تیر خلاص کشته است» آن دو را به زیر مشت و لگد گرفتند.

ظاهراً هر دو آنها از مأموران زندان شهر و مأمور امداد بودند. هیچکس بدرستی نمی‌داند، بر سر آنها چه آمد، ولی بعید به نظر می‌رسد جان سالم از زیر دست و پای مردم بدربرده باشند. «قزوین» تا حدودی یک شهر مذهبی است، که وجود امام‌زاده «حسین»، این جنبه از مشخصات شهر را تقویت می‌کند. تعداد روحانیون شهر به نسبت بسیاری از شهرهای بزرگ ایران در قزوین زیاد است. از صبح پنجشنبه بسیاری از طلبه‌ها و روحانیون شهر با یک کیسه نایلون از خانه‌هایشان بیرون آمده بودند. از همان اولین ساعات صبح پنجشنبه ده‌ها مورد را به چشم دیدیم، که این روحانیون و طلبه‌ها به داخل مغازه‌ها، درمانگاه‌ها ... وارد شده و برای تغییر لباس خود تقاضای کمک می‌کردند. آنها لباس روحانیت را درآورده و لباس عادی راه، که در کیسه نایلون به همراه داشتند، می‌پوشیدند و سپس در شهر به حرکت درمی‌آمدند! از ظهر به بعد کار به جایی رسیده بود، که مردم خشکین هر کس را که کیسه نایلون بدست داشت، متوقف کرده و کیسه‌اش را می‌گرفتند، تا ببینند چه کاره است. اگر لباس روحانیت در کیسه‌ها پیدا می‌کردند، حامل کیسه را مفصل کتک می‌زدند. خودداری امام جمعه شهر از تأیید تظاهرات روز پنجشنبه و سپس تیراندازی مأموران مسلح رژیم بطرف مردم، خشم عمومی علیه طلبه‌ها و روحانیون را در چندان کرده بود!

درگیری‌های پراکنده تا غروب ادامه یافت. هنوز از تعداد کشته شدگان بدرستی رقمی در دست نیست، اما منابع مطلع، این رقم را بیش از صد نفر کشته و صدها نفر مجروح ذکر می‌کنند. بسیاری از مجروحین را با خودروهای ارتشی با خود بردند. رقم دستگیری‌ها نیز متفاوت است. روز پنجشنبه و جمعه این رقم تا چه هزار نفر کشته می‌شد. اما بسیاری از دستگیرشدگان از روز شنبه آزاد شدند، مگر کسانی، که به بهانه عامل تحریک مردم، در بازداشت مانده‌اند. بسیاری از دستگیر شدگان روز جمعه کسانی هستند، که مأموران رژیم آنها را ضمن

طرح مربوط به تبدیل قزوین به استان، در آخرین روز مجلس ایش از تعطیلات مطرح شد. برخورد نمایندگان مجلس به این طرح اقتدر تحریک‌آمیز بود، که هر شش‌ونده آگاه به اوضاع کشور را دچار شگفتی می‌کرد. طرح در مجلس رد شد و از این پس حوادث و حساسیت مردم در قزوین نسبت به این موضع چهره دیگری به خود گرفت.

مردم شهر قزوین - که ترکیب کارگری آن تنها با اراک، اصفهان و تبریز قابل مقایسه است - که از پیش توسط امام جمعه شهر، فرماندار شهر و برخی روحانیون در مساجد شهر اینگونه تفهیم شده بودند، که مشکلات طاقت‌فرسای معیشتی آنها، در صورت تبدیل قزوین به استان، حل خواهد شد و در واقع همه امید خود را به این امر بسته بودند، یکباره با شنیدن خبر رد لایحه تبدیل قزوین به استان به خشم آمدند. سخنان تحریک‌آمیز برخی نمایندگان مجلس، هنگام طرح این لایحه در مجلس و از جمله اینکه «شهری که (قزوین) صادرات سنگ پا و کیسه حمام است، چگونه می‌توان استان شود!»، نغتی بود، که بر آتش زیر خاکستر پاشیده شد. تبدیل اردبیل به استان و همچنین زنجان، که بدون تردید رژیم با ترفند ایجاد تفرقه بین خلق آذربایجان در دوران اخیر، بدان اقدام کرده است، بکلی به گوته دیگری توسط مردم قزوین ارزیابی شده بود.

این تصمیم از طریق رادیو و در روز سه‌شنبه به گوش مردم قزوین رسید. مردم مقابل فرمانداری جمع شدند و جمع زیادی نیز به امام جمعه شهر مراجعه کرده و کسب تکلیف کردند. هم امام جمعه و هم فرماندار شهر، به مردم گفتند «مصرفه مجلس را شنیدید، خودتان می‌دانید چه کنید». این اظهارات در واقع تشویق مردم به تظاهرات بود؛ که چنین نیز شد. و روز چهارشنبه، این تظاهرات در سراسر قزوین برپا شد. در پایان این روز، از طریق امام جمعه و فرماندار قزوین به مردم اطلاع داده شد، که از این پس قزوین جزو تهران است و این یک پیروزی است! این چه پیروزی بود؟ به سود چه کسی؟ یا چه هدفی؟

هیچ کس برای این سئوالات، پاسخ نداشت. البته شاید نان و آبی برای فرماندار و امام جمعه دربرداشت و داشته باشد، اما این تصمیم هیچ گرهی از هزار گره‌ای، که در کار و معیشت مردم زحمتکش قزوین وجود دارد، را باز نمی‌کرد و قطعاً نخواهد کرد. این فقط یک بازی قدرت و یا یک ترفند سیاسی و تحریک‌آمیز بین مقامات، نمایندگان مجلس و دولت بود؟ به این سؤال نیز بدرستی نمی‌توان پاسخ داد، همچنان که تعداد قربانیان این ترفند سران و کارگزاران محلی رژیم، در گمراه کردن مردم و معطوف داشتن ذهن آنها از ریشه مشکلات به ظاهر و شکل مسائل، هنوز معلوم نیست.

روز ۵ شنبه، مردم، علیرغم توصیه فرماندار و امام جمعه قزوین، بار دیگر در خیابان‌ها به حرکت درآمدند. این بار شعارهای مردم فقط تبدیل قزوین به استان نبود. مردم علیه گرانی معیشت، افزایش نرخ برق ... و حتی برای آزادی زندانیان شعار می‌دادند. امام جمعه و فرماندار شهر دیگر در دسترس نبودند. مردم در برابر اداره برق چند اتومبیل این اداره راه، در اعتراض به گران شدن نرخ برق، آتش زدند. این نخستین نشانه‌های خشم مردم بود. سپس جمعیت بطرف فروشگاه سپه ارتش و فروشگاه نیروهای مسلح و سپاه به حرکت درآمدند. این فروشگاه‌ها در مدت بسیار کوتاهی خالی شد و مردم اجناس آنرا مصادره کردند. این درحالی بود، که مردم به حریم هیچ مغازه‌ای دست درازی نکردند و اصولاً با مغازه‌های شهر کاری نداشتند. مقابله پراکنده واحدهای مسلح رژیم با مردم بتدریج بالا گرفت. با نخستین تیراندازی‌ها - که ابتداء هوایی بود - مردم به پانک‌ها حمله‌ور شدند و در خیابان‌ها دود ناشی از به آتش کشیده شدن لاستیک اتومبیل به آسمان برخاست.

در واقع همان مقابله کلاسیک مردم با ارتش شاه در خیابان‌ها در سال ۵۷، که در لبنان نیز از آن تقلید شده و می‌شود، شروع شد. مقابله و تیراندازی پراکنده تا سبزه میدان قزوین (میدان مرکزی شهر)، که به زندان و شهرداری شهر نزدیک است، ادامه یافت. تیراندازی زمینی نیز چند نفری را نقش زمین کرده بود، اما هنوز، هم تظاهرات قابل کنترل بود و هم خشونت به نقطه

دروگذشت «شمس الدین امیرعلائی»

«شمس الدین امیرعلائی» از همکاران ثابت قدم دکتر «محمد مصدق» و وزیر کشور او در یک دوره از دوران نخست‌وزیری مصدق، در تهران چشم برجھان فرو بست. «شمس الدین امیرعلائی»، که اخیراً بر فعالیت‌های سیاسی خود علیه رژیم حاکم افزوده بود، مدتی پیش بر اثر یک حادثه رانندگی سئوال برانگیز و مشکوک، گرفتار ضربه مغزی و خونریزی مغزی شد و بهمین جهت، تا لحظه چشم فرو بستن از جهان، در بیمارستان بستری ماند.

سخنرانی میهن‌پرستانه او در سالرگ دکتر مصدق، (امسال) که قسمت‌های مهم آن در نشریه «راه توده» نیز انتشار یافت، خشم رژیم متکی بر اختناق، سانسور و سرکوب را در ایران برانگیخت و بهمین دلیل در ایران و خارج از ایران، حادثه تصادف یک وانت‌پار با «امیرعلائی» چند روز پس از این نطق راه، همگان توطئه‌ای از پیش تدارک دیده شده، برای قتل «امیرعلائی» ارزیابی کردند.

در جریان خاکسپاری «شمس الدین امیرعلائی» در گورستان بهشت زهرا، اوپاش مسلح به چاقو، قمه و سلاح‌های گرم، به تشییع‌کنندگان جنازه حمله کردند و عده‌ای را مضروب ساختند. کینه اوپاش «حزب‌الله» نسبت به تشییع‌کنندگان جنازه، خود نشاندهنده نفرتی است، که رژیم نسبت به مخالفان ملی و میهن دوست خود دارد. نفرتی، که با احتمال بسیار، انگیزه حادثه رانندگی نیز بوده است.

در جریان این یورش، عده‌ای از جمله «داریوش فروهر»، رهبر حزب ملت ایران، نیز دستگیر شدند، که پس از چند ساعت «داریوش فروهر» آزاد شد.

اخطار چند فرمانده نظامی به سران رژیم

بدنبال یورش به برگزارکنندگان مراسم تشییع جنازه «امیرعلائی» و در اشاره به حوادث خونین قزوین، که در واقع دو روی یک سکه شیوه حکومت در رژیم جمهوری اسلامی است، اعلامیه‌ای به امضای ۴ تن از فرماندهان ارتش و سپاه پاسداران ایران صادر شد، که نسخه‌ای از آن در اختیار «راه توده» نیز قرار گرفت. امضاء کنندگان این اعلامیه رده حقیقت اخطاریه، از سردمداران سیاسی کشور خواسته‌اند، تا ضمن جلوگیری از ملیت اوپاش در حمله به مردم و ملیون منتقد اوضاع کشور، نیروهای نظامی را در برابر مردم قرار نداده و آنها را برای مقابله با مردم به خیابان‌ها تکشند. امضاء کنندگان این اخطاریه بر اساس اعلامیه‌ای، که به «راه توده» رسیده است، عبارتند از سرتیپ سید رضا پرویس، فرمانده عملیات نیروهای هوایی، سرتیپ پاسدار معزخادم حسینی، فرمانده تیپ یکم لشکر ۱۰ نیروهای مخصوص، سرتیپ پاسدار سیدحمید صدرالسادات، فرمانده نیروی انتظامی استان چهارمحال بختیاری و سرهنگ محمد حسین کاردان، جانشین عملیات لشکر ۵۵ هواپرد.

سقف ۲۰۰ میلیون تومانی برای نمازگزاران

در حالیکه بحران مالی دولت، بی‌وقفه روی نرخ مایحتاج مردم سرشکن می‌شود، سوسیدها روی اقلام اولیه زندگی مردم محروم اجتماعی قطع می‌شود، رژیم همچنان در تدارک نقش آیوان خانه‌ایست، که از پای بست ویران است.

امسال و در حالیکه هر جمعه نسبت به جمعه پیش تعداد حاضران در نمازهای جمعه دانشگاه تهران کمتر می‌شود، رژیم به امید جلوگیری از کاهش تعداد نمازخوان‌ها، برای چمن دانشگاه تهران با هزینه ۲۰۰ میلیون تومان سقف چادری زده‌است! امید آنست، که بهانه آفتاب تابستانی و باران و برف فصل دیگر سال از مردم گرفته شود و آنها برای شتیدن آسمان و ریسمانی، که امام جمعه‌های همچنان «موقت» هر جمعه سرهم می‌کنند، به دانشگاه تهران بیایند؛ غافل ازآنکه، آفتاب و برف و باران دلیل نیامدن نیست، بهانه و دلیل خود روحانیون حاکم‌اند و سخنان تکراری، که هر جمعه می‌خواهند به خورد مردم بدهند، تا آنها را به خواب بپرند! در حالیکه، خواب از سر همه پریده است،

فیلمبرداری از تظاهرات شناسائی کرده و سپس در خانه و محله‌شان دستگیر کرده بودند. از فروپ جمعه تا پاسی از شب گذشته، ده‌ها اتوبوس حامل زنان، مردان و نوجوانان خردسال توسط رژیم وارد شهر قزوین شدند. رفت و آمد این تعداد اتوبوس به شهر قزوین، یا متوقف بودن آنها در جاده‌های ورودی به شهر، موجب کنجکاری بسیاری از مردم قزوین و حتی مسافرانی شده بود، که از شمال (گیلان) بازمی‌گشتند. ابتداء مردم بر این تصور بودند، که آنها دستگیر شده‌اند، اما آسوده خاطری سرنشینان این اتوبوس‌ها و احترام ناموران مسلح نسبت به آنها، بزودی مشخص ساخت، که آنها بازااشت نشده‌اند و وابسته به خود رژیم هستند. صبح شنبه وقتی چند صد زن و مرد و نوجوان خردسال با شمارهای حمایت از رژیم در خیابان‌های قزوین به حرکت درآمدند و مردم مشاهده کردند، که شمارهای آنها از خیابان‌ها پاک شده و خط خورده و روی آنها شمارهایی در حمایت از رژیم، محکوم کردن تظاهرات و شعارهای متعدد مبنی بر لزوم اعدام دستگیرشدگان، بعنوان ضد انقلاب، نوشته شده بود، معلوم شد سرنشینان آن اتوبوس‌ها چه کسانی بوده و به چه منظوری به قزوین آورده شده بودند.

خواست اعدام دستگیرشدگان، خطاب به دادستان قزوین از سوی تظاهرکنندگان دولتی، عملاً به مردم نشان داد، که رژیم دست بردار نیست و می‌خواهد هم انتقام گرفته و هم تخم وحشت در دل مردم بکارد. قزوین همچنان در التهاب است. شب‌ها اغلب مردم در محلات شهر لاستیک آتش می‌زنند. قوای نظامی در شهر مستقر است.

قیام خونین در قزوین

شهر قزوین نیز در ادامه عصیان‌های نوبتی مردم ایران، صحنه یکی از بزرگترین و در مین حال خشن‌ترین تظاهرات و شورش‌های ضد رژیم شد. قیام قزوین، که تحت بهانه لزوم تبدیل این شهر ۲۰۰ هزار نفره به استان شروع شد، بمدت ۲ روز پیایی ادامه داشت و مردم به جان آمده این شهر نیز، همانند مردم شهرهای اراک، همدان، شیراز، مشهد، زاهدان و ... آنچه را مظاهر حکومت دیکتاتوری و رژیم ستکار حاکم تشخیص دادند، به آتش کشیدند.

قیام شهر نسبتاً مذهبی قزوین نشان داد، که مردم ایران، در صورت یافتن کوچکترین بهانه و امکان، خشم و ناراضائی خود رانست به حکومت به نایش می‌گذارند. همه گزارش‌های رسیده، حکایت از سرکوب خونین قیام توسط واحدهای نظامی حکومت دارد و قزوین، تا روزها پس از قیام مردم، در تصرف واحدهای نظامی امرامی رژیم قرار داشت و در واقع حکومت نظامی در آن برقرار بود. همین گزارش‌ها حکایت از آن دارد، که برای سرکوب قیام مردم، واحدهای نظامی ویژه رژیم از تهران و دیگر استان‌ها و شهرها به قزوین امرام شده است. بر اساس یک اعلامیه، که در اختیار «راه توده» قرار گرفته، فرمانده لشکر قزوین، بنام سرتیپ «اسکرتی»، از قبول امرام واحدهای این لشکر برای سرکوب قیام مردم خودداری کرده است.

(گزارش اختصاصی «راه توده» را درباره قیام قزوین، که در واقع شرح نسبتاً کاملی است، از عصیان مردم این شهر و خشوتی، که رژیم در سرکوب مردم بکار گرفت، در صفحه ۲ بخوانید)

پیام ۴ سازمان سیاسی

بدنبال قیام خونین مردم قزوین، در خارج از کشور، چهار سازمان سیاسی در یک اعلامیه مشترک حمایت خود را از مردم قزوین اعلام داشتند و رژیم را در سرکوب مردم محکوم کردند.

این چهار سازمان «پایگاه اتحاد برای دموکراسی و پیشرفت»، «جبهه ملی ایران در اروپا»، «سازمان بیرون مرزی حزب ملت ایران» و «کمیته مبارزه با اختناق در ایران» در اعلامیه خود یادآور شدند:

مردم دلیر شهر قزوین! خیزش خفقان شکن شما، موجهی از غرور و ستایش برانگیخته است. جان باختگان این خیزش مردمی، در برابر استبداد دینی، که جز فساد، واپس‌ماندگی و هرج و مرج در شانزده سال سلطه خویش ببار نیاورده است، خونشان نثار آزادی ایرانیان و بهروزی هبوطان شده است.

قتل عام «رواندا» آینده جهان سوم است؟

ح. نگاه

آنچه در «رواندا» می‌گذرد، يك قتل عام به مفهوم کلاسیک آنست، که شاید در این قرن سابقه نداشته است. ایام این جنایت چنان است، که گوئی امپریالیسم جهانی در «رواندا» يك تجربه را پشت سر می‌گذارد، تا در صورت موفقیت در دیگر کشورهای جهان سوم نیز آنرا کامل‌تر به اجرا بگذارد: مجرم ماندگان جهان، زیربای غارتگران جهان، قتل عام می‌شوند، تا سرمایه‌داری جهانی از کابوس مهاجرت از جهان سوم به اروپا و آمریکا، قیام گروستگان و قربانیان نظام سرمایه‌داری در چهارگوشه جهان، رهائی یابد!

صلیب سرخ جهانی رستمًا قربانیان این قتل عام را در «رواندا» تا مرز يك میلیون نفر تخمین می‌زند. آنکس، که از شلیک گلوله‌ها جان سالم بدر می‌برد، شانس برای گریز از چنگال انواع بیماری‌های ناشی از گرسنگی را ندارد. ۷۰۰ هزار نفر به خارج از مرزهای کشور گریخته‌اند و ۲ میلیون نفر در سراسر «رواندا» آواره شده‌اند.

بسیاری از آوارگان به صحنه‌های جنگ باز می‌گردند، تا با شلیک گلوله کشته شوند، آنها به صراحت می‌گویند، که از مرگ در میان باقی مانده‌های اسهال دسته‌جمعی آوارگان، نفرت دارند و گلوله را ترجیح می‌دهند!

این سرنوشت غم‌انگیز و در جین حال عبرت‌انگیز مردم کشوری است، که بمنوان یکی از ۵ صدرنشین لیست کشورهای فقیر و عقب‌نگهداشته قرار دارد. سرمایه‌داری فراتیبه بر شانه‌های استخوانی این مردم استوارمانده است. همان مهد تبدنی، که اکنون از قلب پاریس، ارتش ویژه‌اش برای سرکوب مردم عازم «رواندا» شده است، و لابد انتظار دارد، در بازگشت ظفرمشدش، طاق نصرتی، به عظمت دروازه «اتزال»، برایش بریاکنند. دروازه‌ای، که ارتش ناپلئون از آن عبور کرد!

هیچیک از رسانه‌های گروهی سرمایه‌داری، درباره واقعت قتل عام مردم «رواندا» و توطئه اجرای این قتل عام، سخن نمی‌گویند و یا مطلبی به چاپ نمی‌رسانند. این درحالی‌است، که اکنون مشخص است، این جنایت از ۲ سال پیش و در پناه سکوت همه وسائل ارتباط جمعی سرمایه‌داری، سازمان داده شده بود.

روزنامه «ارمانیته»، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، نخستین نشریه‌ای بود، که از این حقیقت تلخ در تاریخ ۱۸ ژوئن پرده برداشت. این روزنامه سندی را منتشر ساخت، که براساس آن توطئه قتل عام در «رواندا» از دو سال پیش تدارک دیده شده بود. این سند تصریح می‌کند: «طرح قتل عام مردم «رواندا» از دو سال پیش تدارک دیده شده بود و جنایتکاران دولتی تحت حمایت دولت فرانسه و ماموزان امنیتی این کشور، برای آغاز اجرای این طرح، نخست هوایی‌های حامل رئیس‌جمهور را سرتگون کردند و سپس به این بهانه، اجرای طرح را آغاز کردند». این جنایت با انگیزه جلوگیری از پیروزی ملین و میهن‌دوستانی سازمان داده شد، که پسری پایتخت در حرکت بودند، و خود را برای تشکیل يك دولت ملی و مستقل از استثمارگران فرانسه آماده می‌کردند. دولت فرانسه بلافاصله به بهانه رساندن «کلمه‌های انساندوستانه» عملیات مستقیم خود را برای جلوگیری از پیروزی جبهه میهنی آغاز کرد، تا دولت دست‌نشانده و جنایتکار «رواندا» را از سقوط نجات دهد، و این درحالی بود، که دولت بشدت سرکرم قتل عام مردم بود و رسانه‌های گروهی یا سکوت اختیار کرده بودند و یا بصورت تحریف شده، برخی اطلاعات را درباره این قتل عام، پخش می‌کردند؛ بدون ذکر نقش دولت «رواندا»!

اخیراً، هفته‌نامه حزب کمونیست فرانسه، بنام «انقلاب»، متن مصاحبه‌ای را با یکی از اعضای زن رهبری جبهه میهن پرستان، بنام «جسا موکاکی مویکا»، چاپ کرده است، که گوشه‌هایی از فاجعه «رواندا» در آن منعکس است. براساس این مصاحبه، رئیس‌جمهور «رواندا»، که در جریان توطئه سقوط هوایی‌ها کشته شد، احتمالاً قرارداد یا موافقت‌نامه «آردشا» را، که براساس آن می‌توانست صلح در سراسر «رواندا» برقرار شود، امضاء کرده بود. در واقع يك تشکیلات فاشیستی، که تنها با فاشیسم هیتلری قابل مقایسه است، این کشتار را سازمان داد. اینکه سعی می‌کنند به این جنایت هولناک، جنبه قبیله‌ای بدهند، فقط برای

گمراه کردن اذهان عمومی مردم جهان است. فاشیست‌ها، حتی منتظر نتیجه تحقیقات مربوط به سقوط هوایی‌های رئیس‌جمهور نشدند و همانگونه که برنامه‌شان بود، قتل عام را شروع کردند، تا اوضاع را آشفته‌کنند و از دست یستن میهن‌پرستان به قدرت جلوگیری کنند. آنها، که قتل عام را شروع کردند، در واقع همانهایی بودند، که هوایی‌های رئیس‌جمهور را سرتگون کردند. یعنی: محافظین رئیس‌جمهور، چریک‌های دولتی، نزدیکان ریاست‌جمهوری و خلاصه همه آنهایی، که ظاهراً از جمع یازان ریاست‌جمهوری بودند، اما به محض اطلاع از موافقت احتمالی وی با موافقت‌نامه «آردشا»، در برابر او قرار گرفتند و سرانجام کمر به قتل او بستند.

زمان حادثه سقوط هوایی‌ها، که ظاهراً انگیزه آغاز قتل عام قومی اعلام می‌شود، خود گویای واقعت است. رئیس‌جمهور با هوایی‌ها از نشست «دارالسلام» در تانزانیا مراجع می‌کرد. نشست، که در آن روسای دولت‌های منطقه برای یافتن يك راه حل سیاسی برای مسئله منطقه، به رایزنی با یکدیگر پرداخته بودند.

هنگام می‌دانند، که در این نشست، يك شخصیت مهم دیگر نیز از طرف «رواندا» شرکت داشته است. او رئیس کابینه و وزیر دفاع «رواندا» بود، که فقط يك روز پیش از رئیس‌جمهور «رواندا»، به کشور بازگشت. اکنون همه ذهن‌ها درباره سقوط هوایی‌های ریاست‌جمهوری و آغاز قتل عام متوجه اوست!

در نشست «افوانیله» که در ماه اوت برپا شد، موافقت‌نامه «آردشا» به امضاء رسید، براساس این طرح انتقال حکومت و برقراری صلح در «رواندا» بصورت دو مرحله‌ای و پیش از برگزاری انتخابات و با مشارکت جبهه میهن‌پرستان در حکومت، تحقق می‌یافت. در این صورت می‌بایستی نیروهای مسلح جبهه به ارتش ملی بپیوندند.

در «رواندا» قوم‌های «هوتوس»، اکثراً کشاورز، «توتسی»، دام‌دار و دام‌پرور و «بالوس»، تا اندازه‌ای اغلب ساکن هستند و کمتر حرکت می‌کنند. آنها همگی در يك فضا زندگی می‌کنند و همگی تحت فشار سیاسی-اقتصادی حکومت قرار داشته‌اند. آنها به يك زبان حرف می‌زنند، يك مذهب دارند و حتی غذاهای آنها نیز با یکدیگر تفاوت چندانی ندارد. بصورت سنتی با یکدیگر ازدواج می‌کنند. هیچ دلیلی برای اختلافات بین آنها وجود ندارد. کار در مراکز مختلف تولیدی و تنوع شغل و حرفه نیز هرگز نمی‌تواند انگیزه اختلاف باشد. دشمن، اختلافات اجتماعی را می‌خواهد اختلاف نژادی معرفی کند و این يك حيله تبلیغاتی بیش نیست. آنچه در «رواندا» می‌گذرد، يك مبارزه سیاسی است، برای بدست گرفتن قدرت و آنها، که در این راه مبارزه می‌کنند، می‌دانند میماریهای قبیله‌ای نمی‌تواند ضامن دمکراسی باشد. این دشمن است، که سعی می‌کند این مبارزه را، مبارزه يك قبیله برای تسلط برقبائل دیگر معرفی کند.

«رواندا» در حقیقت با آنکه کشوری فقیر محسوب می‌شود، در خط مقدم تامین خواست‌های امپریالیسم فرانسه قرار دارد؛ بویژه در جنوب افریقا. «رواندا» همسایه زئیر است؛ یعنی کشوری، که سرمایه‌داری فرانسه در آن منافع عظیمی دارد و بهمین جهت از رئیس‌جمهور آن «موبوتو»، که هم‌گونه در خدمت دولت فرانسه قرار دارد، حمایت همه جانبه می‌کند. البته حمایت از دولت‌های دست‌نشانده افریقا، در آن دسته از کشورها، که فرانسه زبان‌هستند، در چندان است. امروز در افریقا همه می‌دانند، که زئیر کشوری بی‌رمق و بی‌خون شده است، زیرا فرانسه بی‌پروا آزارت کرده است. «موبوتو»، رئیس‌جمهور زئیر، فقط با اتکاء به دیکتاتوری به حکومت ادامه می‌دهد. او نه تنها به دمکراسی در «زئیر» تن نمی‌دهد، بلکه دمکراسی را برای همسایگانش (از جمله «رواندا») نیز قبول نمی‌کند!

حمایت از کشورهای فرانسه زبان افریقا توسط فرانسه، يك استراتژی است. در منطقه فرانسوی زبان دریاچه‌های بزرگ قرار دارند. فرانسه این منطقه را در واقع تخته پرش فرهنگ و زبان خود در افریقا می‌داند و در دخالت در آن لحظه‌ای تردید به خود راه نمی‌دهد. همین است، که اغلب «موبوتو»، بمنوان کارگزار دولت فرانسه، در حل و فصل مسائل منطقه وارد عمل می‌شود.

کلیه این حمایت‌ها و دخالت‌ها برای تضمین غارت افریقا توسط دولت سرمایه‌داری فرانسه صورت می‌گیرد. حتی در «رواندا»، که يك کشور فقیر است، حتی در این کشور فقیر نیز فرانسه منافع مالی دارد و از آن حمایت می‌کند.

«رواندا» مرکز بزرگ قاچاق اسلحه برای خاورمیانه محسوب می‌شود. امروز در افریقا، این درک عمومی بسرعت تعمیق می‌یابد، که افریقا يك قرن به عقب بازگشته و یا آنرا می‌خواهند بازگردانند. امپریالیسم و سرمایه‌داری لجام کسیخته اروپای غربی در تلاش تقسیم مجدد افریقا است. هر دولت سرمایه‌داری اروپای غربی، که توان و سابقه استعماری قوی‌تری دارد، سعی می‌کند، سهم بیشتری از این تقسیم مجدد را نصیب خود کند! این يك فصل جدید از تاریخی است، که در پایان قرن ۲۰ و با فروپاشی اردرگام سوسیالیسم، آغاز شده است.

عرفات:

فلسطین نباید به اشغال «بانک جهانی» درآید!

تواب شکبیا

فلسطین انقلابی وارد مرحله جدیدی از حیات خود می‌شود. اولین گام‌ها، هر چند سست و ناتوان، برداشته شد و ظاهراً طرفین درگیر تصمیم برادامه آن دارند. مذاکراتی که از آسلو شروع شده بود، در واشنگتن و سپس قاهره ادامه یافت و منجر به ترک بخشی از اراضی اشغالی توسط اشغالگران اسرائیلی شد. اما هنوز نمی‌توان از آزادی سرزمین‌ها سخن گفت. چرا، که بنظر می‌رسد راهی دراز و مشکلاتی بس پیچیده، تا انجام نهائی توافق‌ها باقی است. نوار غزه به وسعت ۲۶۲ کیلومتر مربع و یک میلیون جمعیت و اریحا به وسعت ۶۲ کیلومتر مربع و ۱۵ هزار جمعیت در اولین مرحله به دولت موقت فلسطین سپرده شد و یاسر عرفات، رهبر ۶۵ ساله سازمان آزادیبخش و رئیس دولت موقت، برای اولین بار پس از ۲۷ سال تبعید، آزادانه پا به خاک فلسطین گذاشت و به میان هم میهنان خویش بازگشت.

خلق فلسطین، که در جریان سال‌های دشوار اشغال سرزمین فلسطین و مبارزه با اشغالگران آبدیده شده است، با شور و شغف و در عین حال احتیاط از رهبر خویش استقبال کرد. در روز ورود عرفات به غزه، زن جوانی به خبرنگاران گفت: «چون می‌ترسیم، زیاد از خود امید و شور نشان نمی‌دهیم، چرا که ممکن است بعداً سرخورده شویم. ابرعمار در میان ماست، دوستش داریم و جایش اینجاست. ولی می‌دانیم، که تنها حضور وی مسائل را حل نمی‌کند. کوهی از مشکلات وجود دارد. به همین دلیل ترجیح می‌دهیم، ببینیم، اودر عمل چه خواهد کرد...» عدم امکانات مالی، ویرانه‌های باقی مانده از دوران اشغال، افراترین، امضای توافقاتی ناعادلانه و قبول شرایط تحمیلی اشغالگران و ... از جمله مشکلاتی است، که بر سر راه آزادی کامل سرزمینهای اشغالی و خلق فلسطین وجود دارند.

فقط نوار غزه با یک میلیون جمعیت، دارای ۴۰۰۰ مهاجر اسرائیلی از نوع مخالفان صلح است، که ۱۱٪ زمینها را در این منطقه در اختیار دارند. در میان فلسطینی‌ها نیز همه گروه‌های مسلح حاضر به تمکین از توافق‌ها نیستند. در همین رابطه، «بشیر برقوتی»، دبیر اول حزب خلق فلسطین (حزب کمونیست سابق)، گفت: «مذاکرات آسلو براساس پرنسپب بوده، ما می‌بایستی هشجاری نشان می‌دادیم، تا این گفتگوها ترجمان منافع ما باشد. چیزی، که در توافق‌های حاصله در قاهره، انجام نشد. برعکس اکنون شاهد پدیده‌های خطرناکی هستیم. مثلا عدم رعایت تعهدات مبنی بر ادامه آزادسازی سرزمین‌ها، انسداد اورشلیم، حمایت مهاجرین مسلح مستقر در اراضی اشغالی... تقسیم جغرافیایی غزه به چهار قسمت و اریحا به دو قسمت، که این آخرین خود باندازه یک قاب دستمال است، بدون هیچ امکان ارتباطی. برای فلسطینی‌ها رفت و آمد در این مناطق بسیار مشکلتر از سابق شده است. مجموعه این مسائل برقراری نظم و حصول راه حل نهایی را بسیار مشکل کرده است. اگر سریمای این فاز را پشت سرنگذاریم، امیدی، که هم اکنون نیز بسیار شکننده است، برای تشکیل دولت مستقل و برقراری صلح، امیدها به یاس مبدل خواهد شد.»

مسئله دیگر توافق برسر ایجاد نیروهای کشتی مختلط فلسطینی-اسرائیلی است، که مسئول امنیت جاده‌های ارتباطی کپ‌های مهاجرنشین اسرائیلی هستند. در واقع فلسطینی‌ها مجبور به حفظ و حراست از کپ‌هایی هستند، که ایجاد آنها در اساس غیرقانونی است و تازه این مهاجرین حق دارند، که در اریحا و غزه مسلحانه رفت و آمد کنند، که این خود از نظر سیاسی غیرقابل قبول و بار سنگینی از نظر تامین امنیت است. و سرانجام نباید فراموش کرد، که تمام تصمیمات دولت موقت و حتی تعیین وزراء تحت کنترل اسرائیل است. ما باید از این روابط خود را برهائیم و بطرف یک خودمختاری و ایجاد دولت واقعی حرکت کنیم. این امکان دارد، بشرطی که متحد شویم و بتوانیم حمایت افکار صومبی و دنیای عرب را جلب کنیم. فکر می‌کنم می‌توانیم چیزی بنا کنیم، بشرط اینکه پرنسپب‌های مذاکرات آسلو در نظر گرفته شود، موجودیت خلق برسمیت شناخته شود و راه حل مشکلات موجود و استرداد سرزمین‌ها طی

برنامه سه ساله پیش‌بینی شده، براساس قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۲۲۸ شورای امنیت و اقامت یابد.»

خلق با ۵ میلیون جمعیت، که ۲ میلیون آن در دیگر نقاط نره خاک و بخصوص در کشورهای عربی همسایه اسرائیل پراکنده‌اند، در انتظار یسر می‌برند. آنچه که بازپس داده شد، به ویرانه‌ای می‌ماند، که بقول خود فلسطینی‌ها برای ساختن همه چیز در آن باید از صفر و حتی زیر صفر شروع کرد و آنچه که وجود دارد نیز، تا چندی دیگر نخواهد بود: برق، تلفن، پست ... که همه متعلق به سیستم سراسری اسرائیل است. حتی در خود اورشلیم، که بازپس‌گیری آن حتی در مرحله حرف هم نیست، علیرغم قسمت شرقی مدون یهودی‌نشین آن، فقر، مرگ و میر کودکان، عدم تامین اجتماعی، نبود امکانات بهداشتی و ... در قسمت غربی آن، که مسلمان-مسیحی‌نشین است، بیداد می‌کند. از ۱۸ دلار بودجه بهداشتی سرانه در غرب شهر و ۲۷۰ دلار در بخش دیگر و ...

راه‌اندازی اقتصاد یکی از عاجل‌ترین برنامه‌های دولت موقت فلسطین است. «نبیل شعت»، مسئول برنامه‌ریزی و همیاری در دولت، که در واقع نخست‌وزیر محسوب می‌شود، اظهار داشت: «از ۷۲۰ میلیون دلاری، که وعده شده بود، فقط ۴۷ میلیون دریافت کردیم. یاسر عرفات کم کم متوجه می‌شود، که فقط باید روی خودمان حساب کنیم. باید فوراً یک سیستم آذاری منسجم ایجاد کرد، تا اعتماد سرمایه‌داران فلسطینی برای سرمایه‌گذاری در اینجا، جلب شود!» بخاطر مجموعه شرایط، طرح‌های پیش‌بینی شده بسیار محدود است. طرح پاکسازی غزه، که گویا دولت فرانسه مخارج آنرا متعهد شده و دولت موقت از این طریق پیش‌بینی می‌کند، که ۱۵۰۰۰ نفر شاغل خواهند شد. طرح دیگر احداث مسکن است. برای عملی کردن این طرح، دولت به افراد کمک خواهد کرد، که از کپانی‌های مالی فلسطینی و بانک‌ها وام مسکن برای احداث ۲۵۰۰۰ واحد دریافت دارند. اینجا نیز پیش‌بینی می‌کنند، که از این طریق ۲۵ هزار نفر بدست ۶ ماه‌الی یکسال کار خواهند داشت. تعداد بیکاران غزه حداقل ۱۰۰٫۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود.

از آنجا که کمک‌های وعده شده در مرحله حرف باقی مانده است، از دیگر اقدامات آتی دولت، جمع‌آوری مالیات‌ها خواهد بود. خود عرفات از جمله در این مورد، در شورا نگیزترین میتینگ پس از بازگشت به میهن، که در اردوگاه جبلیه انجام شد، گفت: «بانک جهانی خواست، شرایطی را به ما تحمیل کند، که من نپذیرفتم. من قبول نمی‌کنم، که خارجی اقتصاد ما را تحت کنترل داشته باشد. آیا ما که هنوز از شر اشغال نظامی خلاص نشده‌ایم، باید پس از این از اشغال اقتصادی رنج ببریم؟ من می‌گویم نه». و ادامه می‌دهد: «می‌خواهم با شما کاملاً رک باشم، موافقتنامه‌ای، که ما با اسرائیل امضاء کردیم، رضایتبخش نیست. اما این بیشترین چیزی است، که ما در بدترین شرایط توانستیم بدست آوریم.»

علیرغم همه اینها، «ابومارار» امیدوار است: «جبلیه بهترین رزمندگان را به جنبش اهداء کرد. از جبلیه است، که فرزندان (انقلاب) و زنان دلور آمدند. امروز اما وظیفه‌ای، که بعهده ماست، بسی مشکلتر است. می‌دانم، که می‌توانیم روی دست‌های فرزندان جبلیه... برای ایجاد دولت فلسطین حساب کنیم. دولتی، که پایتختش اورشلیم خواهد بود.»

عرفات از آرزوی خلق فلسطین گفت و از حقیقت تلخ مربوط به شرایط کنونی جهان و امکاناتی، که خلق فلسطین برای رسیدن به آرزوهایش دارد. صرفنظر از پاره‌ای مخالفت‌های درونی سازمان آزادیبخش فلسطین باطرح صلح، که بیشتر می‌تواند جنبه دیپلماتیک در یک کارزار سیاسی پیچیده در خاورمیانه داشته باشد، همه شواهد نشان می‌دهد، که کلیه سازمان‌های فلسطین، جز تندروانی، که ایران آنها را حمایت می‌کند، برای پیش‌تازاندن روند صلح با یکدیگر همگامند. هیچکس نمی‌تواند حدس بزند، آنها، که اهداف حداکثر را اعلام می‌کنند، در دل خود به چه حد و حدودی از اهدافشان راضی هستند و اصولاً فشارهای سیاسی-تبلیغاتی، که در مخالفت‌خوانی‌ها از هر دو سر طرح می‌شود، تا رسیدن به کدام اهداف ادامه خواهد یافت. نبرد سیاسی عرصه توفتی است، که خلق فلسطین با آن آشنا می‌شود. همچنان که با مشکلات عظیم اداره کشور آشنا می‌شود. عرصه‌ای، که در نخستین گام آن، یاسر عرفات با هوشیاری از توطئه‌های بانک جهانی با خلق فلسطین سخن گفت. توطئه‌ای، که سران رژیم ایران علیرغم جنجالی، که برای مبارزه با استکبار اطلب برپا می‌کنند و با یاسر عرفات نیز برسر صلح با اسرائیل ستیز می‌کنند، براحتی و با ۴۰ میلیارد دلار بدهی در دام آن افتاده‌اند و اکنون ۵ سال است برنامه‌های دیکته شده «بانک جهانی» و «مستدوق بین‌المللی پول» را اجرا می‌کنند؛ بدون آنکه با مردم ایران از توافق‌های پشت پرده در این مورد سخن بگویند.

سخنی با همه توده ای ها: در صفوف حزب متحد شوید!

لحظات سرنوشت ساز برای ایران و سرانجام قطعی انقلاب ۵۷ فرامی رسد

برای پیشبرد انقلاب مبارزه کنیم!

رفقای عزیز و گرامی راه توده ما

باسلام گرم. برای همه شما در مسیر مبارزه دشواری، که بر مهده گرفته اید، آرزوی موفقیت داریم. به همراه این نامه نوشته ای را برای شما ضمیمه کرده ام که نشان دهنده پرسش هایی است، که امروز برای بسیاری از ما، در مورد مشی کنونی حزب، وجود دارد و پاسخ هایی، که شاید بتوان برای آنها یافت. اما از آنجا که این نوشته بسیار طولانی تر از آنچه، که در نظر داشتم از آب درآمد، بناچار پاره ای از توضیحات و استدلال اضافی حذف گردید. نتیجه آنکه در بیان مطالب گاه پاره گی و گسست به چشم می خورد، که امیدوارم پوزش مرا در این زمینه بپذیرید. می دانم همه آنچه در این نوشته بیان گردیده است، الزاماً با نظرات شما هم خوانی ندارد، اما تنها انتظار من از شما اینست، که در هر مورد، که انتقادات نسبت به مشی کنونی حزب را روا نمی دانید، نسبت به پرسش هایی، که برای من و امثال من مطرح است، ولو به طور کلی پاسخی ارائه دهید. لطیفان داشته باشید، که از هرگونه همکاری با شما، تا آنجا که در توان داشته باشم، کوتاهی نخواهم کرد. باز هم برای شما آرزوی موفقیت و پیروزی دارم.

آ. ک. - تیرماه ۷۲

زاینده این دشواری ها را مورد توجه قرار دهیم. به همین دلیل این نوشته را از طبل پیدایش رکود کنونی در حزب آغاز می کنیم.

چرا در رکود و انفعال گرفتار آمده ایم؟

ساده ترین و در عین حال تادرست ترین پاسخی، که به این پرسش می توان داد، چنین است: در شرایط رکود و بحرانی، که جنبش ما در آن دست و پا می زند، سرخوردگی، ناامیدی و انفعال امری است طبیعی و لذا نباید برای یافتن علل آن بیهوده انرژی و وقت خود را از دست داد. مطابق این نظر، «انفعال امری است صرفاً روحی و روانی و نه یک مسئله مربوط به خط مشی سیاسی». اما واقعیت چنین نیست. لاقول در شرایط مشخص جنبش ما، چنین نیست. علل رکود و انفعال کنونی را باید در سیاست ها و اهداف جستجو کرد و نه در روحیه افراد. بگذارید این مطلب را کمی بیشتر دنبال کنیم.

چگونه یک حزب سیاسی می تواند در موضع انفعال قرار بگیرد، یا نگیرد؟

برای اینکه یک حزب سیاسی و امضاء آن در موضع انفعال باقی نمانند، چاره ای ندارند، جز آنکه همواره در مرکز نبرد اجتماعی قرار داشته باشند و برای اینکه یک حزب بتواند در مرکز حوادث و وقایع، در مرکز مبارزه و نبرد اجتماعی قرار گیرد، باید صحنه نبردی، که در هر لحظه انتخاب می کند، صحنه اصلی ترین نبرد جامعه باشد. صحنه نبردی، که تمام توجه جامعه و منافع بلافصل جامعه در یک لحظه معین، معطوف به آن است. مثلاً در کشور ما، تا سال ۱۳۶۷، مبارزه علیه جنگ به میزان زیادی عرصه یک نبرد اساسی در جامعه ما بود. به همین دلیل حزب ما و سایر نیروهای سیاسی توانستند، بدلیل آنکه در همین صحنه فعالیت می کردند، هم چنان به حیات سیاسی نسبتاً فعال خود در داخل و خارج از کشور ادامه دهند. پس از این دوران، مبارزه اقتصادی و طبقاتی، که تا آن زمان بشدت، اما در پشت صحنه جریان داشت، از پرده بیرون افتاد و عرصه صحنه نبرد اجتماعی را به تصرف خود درآورد.

از حدود دو سال پیش مبارزه برای آزادی های سیاسی، در کنار مبارزه طبقاتی، در مرکز نبرد اجتماعی قرار گرفته است. مسئله طرد مجبوعه رژیم (نظام) در جامعه ما، فعلاً صحنه اساسی مبارزه نیست.

حزب ما از سال های ۶۲ و ۶۳ با انتخاب شمار سرنوشتی و بعداً «طرد ولایت ققیه»، اساساً خود را از عرصه های اصلی مبارزه اجتماعی خارج ساخت. مرکز اصلی مبارزه، در تمام دوران پس از انقلاب تا به امروز، بر روی مبارزه طبقاتی و نبرد، «که بر که»، متمرکز بوده است و این نبرد هم چنان ادامه

حوادث و وقایع نگران کننده ای، که این روزها در کشور ما جریان دارد، توجه همگان، و از جمله اعضای حزب ما را بیش از پیش متوجه خود ساخته است. از یک سو، پس از یک دوره مبارزه سخت، پروژوازی بزرگ تجاری، در چهره گروه بندی ارتجاعی رسالت-حجتیه، هر روز بیش از روز قبل اهم های تعیین کننده حکومت جمهوری اسلامی را در کنترل خود قرار می دهد و می رود، تا حاکمیت مطلق و عتاق گسیخته خود را بر جامعه برقرار کند. اکثریت مجلس اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و بالاخره زیاست جمهوری و ولایت ققیه تحت کنترل کامل آنها قرار گرفته و یا به گروگان آنان درآمده اند. تثبیت این حاکمیت، یعنی تسلط کامل و بی چون و چرای ضد انقلابی ترین نیروی اجتماعی و ارتجاعی ترین ست گیری سیاسی بر سرنوشت جامعه. از سوی دیگر جناح های مخالف دادرسته مافیایی حجتیه-رسالت ناامیدانه به آخرین مقاربت ها دست می زنند و هر روز بیش از پیش ناگزیر به ترك آخرین مواضع خود و واگذاری آنها به ارتجاع می شوند. برای باقی ماندن در صحنه، به تظاهرات بر علیه «کوکاکولا» و «مکدونالد» می پردازند و از پایمال شدن «آرمان های انقلاب» ابراز تاسف می کنند.

نارضایتی مردم هر روز اوج بیشتری می گیرد، اما این نیروهای ارتجاع هستند، که بر امواج این نارضایتی سوار شده، آن را برای تحکیم حاکمیت خود و به عقب راندن مخالفین و رقبا به کار می برند. از اینرو، امید به یک تحول در مجبوعه نظام سیاسی ما، با بیم اینکه این تحول در جهت حاکمیت بی تقاب ارتجاع و ضد انقلاب چرخش یابد، توأم گردیده است.

در حالیکه شرایط، بیش از هر زمان دیگری، برای پایه ریزی اتحادی انقلابی مساعد است و این اتحاد قادر به عقب راندن حاکمیت سرمایه داری بزرگ تجاری و ارتجاع رسالت-حجتیه است، اما نیروهای خلق در تفرقه به سربرده، هیچیک به پشتیبانی از دیگری بر نمی خیزد و در نتیجه ارتجاع فرصت می یابد، تا همه آنها را در موضع ضعف و انفعال نگاه دارد و بتدریج نابود کند.

و اما در مورد حزب ما، بر هیچ کس پوشیده نیست، که حزب اکنون در یکی از سخت ترین دوران های حیات سیاسی خود به سر می برد. دستگیری و بعداً نابودی بخش اعظمی از رهبران حزب از یک سو و تحولات بین المللی چند ساله اخیر از سوی دیگر، در تشدید این وضعیت بطور مستقیم و غیرمستقیم دخالت داشته اند، اما اساس و منشاء آن نبوده اند.

مشخصات اساسی وضعیت کنونی حزب ما عبارتست از: رکود و انفعال سیاسی، که سرنوشتی حیات آن را دربر گرفته است، فقدان وحدت بر سر اساسی ترین مسایل جنبش انقلابی و تفرقه و پراکندگی سازمانی. برای آنکه بتوانیم بر دشواری های موجود در حزب خود غلبه کنیم، لازم است علل و عوامل

بنظر آیند، اما واقعیت آن است، که همه این احکام، «تیرقم ظاهرا قانع کننده» و بی چون و چرایی، که دارند، در ماهیت خود، اشتباه آمیز و گمراه کننده اند. چرا؟ برای پاسخ به این پرسش، نخست باید در نظر داشته باشیم، که روح حاکم بر این فرسول بندی ها و در نتیجه شیوه برخورد حزب، به مسئله تغییرات انقلابی در کشور ما، با واقعیات یک جامعه در جریان انقلاب، متناسب نیست و بیشتر درچارچوب یک رژیم اختناق کلاسیک، مانند رژیم شاه، قرار دارد. در واقع سیاست حزب، وجود یک انقلاب و تأثیرات عظیم آن را در سرتاسر جامعه، به کلی نادیده می گیرد.

شعار «طرد رژیم ولایت فقیه»، بعنوان شعار اساسی حزب برای یک دوران معین، شعار درستی بود، اگر همین رژیم برآمده از یک انقلاب نیرومند مردمی نبود، اگر در سرتاسر جامعه، مبارزه طبقاتی بسیار حاد و گسترده ای برسر حاکمیت و راه رشد اقتصادی و اجتماعی جریان نداشت، اگر همین ولایت فقیه، برای آنکه عمر خود را چند صباحی طولانی تر کند، ناچار نبود، مدام از مستضعفان و محرومان صحبت کند، زندگیش را فقیرانه و غذایش را نان و آب گوشت نشان دهد. اینکه آنها عوامفریبی می کنند، اصولا اهمیتی ندارد. مسئله مهم این است، که چرا آنها ناچار و ناگزیر به عوامفریبی هستند؟ چرا یک دیکتاتور عادی، مثل شاه، ناچار به عوامفریبی نیست؟ چرا شاه در نیاروان و اترواح واقسام کاخ هایش زندگی می کرد، برای اسکی به سوئیس و برای تمار به کیش می رفت، از ثروت افسانه ای برخوردار بود و هیچ کس هم جرات اعتراض نداشت. ولی همین جناب «ولی فقیه» در خانه خودش، از ترس پاسدارها و محافظین خودش، باید خود را به گدایی بزند؟ پاسخ روشن است، رژیم شاه حاصل یک کودتای ضد انقلابی در شرایط شکست جنبش مردم بود و رژیم ولایت فقیه، میوه چسب یک انقلاب نیرومند مردمی در شرایط امتحانی جنبش و خواسته های خلق، ضربه به لجزب توده ایران، ضربه عظیمی به این جنبش بود، اما اشتباه نکنیم، پایان این جنبش نبود. از اینرو تنها و تنها فشار عظیم و نیرومند توده مردم، تنها مهز و نشان عمیق خواسته های انقلاب بر پیکر جامعه ماست، که نیروهای حاکم کنونی در ج.ا. را به چنین موضع دفاعی عقب رانده است. تمام سیاست حزب ما در سال های پس از انقلاب، بر مبنای همین فشار، همین جنبش و ضرورت تشدید و تعمیق آن استوار شده بود و تمام سیاست کنونی حزب، برنادیده گرفتن این فشار و به حساب نیاروردن آن، مبتنی است. اما این فشار خلق، این جنبش مردمی، واقعا وجود دارد، چه ما آن را به حساب بیاریم و چه به حساب نیاریم. اگر آن را به حساب آوریم، می توانیم در نبرد واقعی جامعه شرکت کنیم و حزبی فعال و موثر باشیم. اگر آن را به حساب نیاریم، مردم بدین خاطر دست از مبارزه نخواهند کشید، این مانیم، که نظاره گر و منفعل شده ایم.

خطر خونین ترین برخوردها بین توده مردم بر اثر سیاست های ارتجاع حاکم، هر لحظه بیشتر می شود

از اینرو، تا لحظه ای، که نبرد «که بر که» ادامه دارد، آیدنولوزی انقلابی در جامعه از میدان بیرون نشده و جنبش توده ها، فشار نیروهای انقلاب و مقاومت خلق، تا بدان حد نیرومند است، که جناح حاکم برای بقای خود در قدرت مجبور به عوامفریبی، مجبور به گرفتن ظاهر انقلابی است. برای ما این امید وجود دارد، که بتوانیم ارتجاع را درچارچوب نظام موجود به عقب برانیم. به همین دلیل، حکم مرکزی شعار طرد ولایت فقیه و فرضیه شکست انقلاب، یعنی اینکه امکان هرگونه تحول کیفی جامعه، در چارچوب نظام، به کلی منتفی است، قطعیت ندارد. چنین امکانی به عنوان یک «امکان» وجود دارد. وجود این امکان، از ماهیت رژیم ناشی نمی شود، بلکه از واقعیت انقلاب، مقاومت خلق و جنبش توده ها سرچشمه می گیرد.

اگر در مبارزه طبقات بر سر کسب حاکمیت شرکت نکرده ایم، بخاطر آن نبوده است، که قادر به تلقیح اهداف استراتژیک و تاکتیکی نبوده ایم، بلکه از

دارد. حتی در تمام دوران جنگ نیز مبارزه بر سر کسب حاکمیت، بدون کمترین وقفه، از هر سو ادامه داشت، ولی شرایط جنگ مانع از آن بود، که تیغ ها در مقابل همگان از رو بسته شود. تنها از این رو بود، که تا آن هنگام، که جنگ خون بر زمین می ریخت، شمار سرنگونی و بعدا طرد ولایت فقیه نمی توانست نادرستی خود را، آن چنان که باید، آشکار نماید.

برخلاف آنچه گفته می شود، پس از خاتمه جنگ، جنبش به رکود مبتلا نگردید، برعکس جنبش با تمام شدت خود ادامه داشت، اما نه در آن عرصه ای، که ما خواهان آن بودیم و می خواستیم همگان را در راهش بسیج کنیم، بلکه در عرصه مبارزه انقلاب علیه ارتجاع، مبارزه بر سر کسب حاکمیت. در عرصه این مبارزه، شعار «طرر رژیم ولایت فقیه» دیگر هیچ چیز برای گفتن نداشت و دقیقا در ادامه همین روند بود، که نه فقط حزب ما، بلکه همه سازمان های سیاسی، که از شعارهای مشابه پیروی می کردند، به انفعال، رکود و گریز از اعضا دچار شدند و آن را به حساب رکود جنبش گذاشتند. هنگامی که یک نیروی سیاسی مبارزه خود را در عرصه ای پیش می برد، که در مرکز مبارزه و در نتیجه در مرکز توجه و دل نگرانی مردم قرار ندارد و تعیین کننده منافع بلافصل آنها نیست، بالطبع در بین خلق مخاطبی نخواهد یافت. لازم به گفتن نیست، که در این شرایط، فعالیت محکوم به شکست و فعالین ناچار به انفعال خواهند بود.

برای آن که به راجتی منفعل شویم، همواره ضرور نیست، که جنبش خلق الزاما متوقف شده باشد. ریشه واقعی انفعال در نامتناسب بودن شعارها و خواسته های یک مبارز باخواست های مشخص خلق در یک لحظه معین، قرار دارد و اگر مبارز به هیچ قیمتی حاضر نگردد، که خواسته های خلق را بپذیرد و برای همان خواسته ها مبارزه کند، بناگزیر در حالتی زنجیر انفعال را خواهد کست، که خواسته های او به خواسته های خلق تبدیل شود. و این همان سرگذشت تلخ شعار، خط مشی و سیاست ما بوده است. در عرصه جنبش واقعا موجود، در پیکار اقتصادی و طبقاتی خلق، در صحنه نبرد لحظه به لحظه، ساعت به ساعت و تعیین کننده «که بر که» حضوری نداریم و هیچ نام رنشانی از ما نیست، اما در انتظار روز معین نشستیم، که خلق جنبشی دیگر، مطابق امیال ما برپا کند، تا ما فعال و شاید به خیال خود رهبر آن شویم. تنها از این روست و تنها به همین دلیل است، که در مهلکه یک جنبش عظیم، در رکود گرفتار آمده ایم. تناقضی، که هیچگاه بدنبال یافت دلیل واقعی آن نرفته ایم.

می توان معتقد بود، که: «شاید رهبری حزب دچار اشتباه گردیده است و جنبش واقعا موجود جامعه را ندیده است، یا به آن بهای لازم را نداده است و یا شاید از کاربست دقیق اصل ضرورت تلقیح اهداف استراتژیک با وظائف تاکتیکی روز عاجز مانده است، اما همه این ها به معنی نادرستی یک خواسته اساسی، یعنی شعار سرنگونی یا طرد رژیم (نظام) نیست. آیا واقعا چنین است؟ پاسخ منفی است. اگر رهبری حزب در جنبش واقعا موجود، در نبرد «که بر که» شرکت نمی کند، در حقیقت، بدین دلیل است، که معتقد است انقلاب بهمن اساسا شکست خورده است. شکست این انقلاب، یعنی آنکه نبرد «که بر که» به طور قطع به نفع ارتجاع خاتمه یافته است، یا اگر هنوز ادامه دارد، در بین نیروهایی جریان دارد، که پیروزی هر یک از آنان به معنی یک دگرگونی کیفی، به معنی یک تحول، در حاکمیت طبقاتی و در نتیجه یک تحول انقلابی یا ضد انقلابی نخواهد بود. و این نتیجه فرضیه شکست انقلاب است، که در شعار «طرد رژیم...» منعکس شده است.

اما همه این احکام، در تضاد سنگین با واقعیات جاری کشور ما قرار دارد. نه انقلاب بهمن بطور قطع شکست خورده است، نه نبرد «که بر که» خاتمه یافته است و نه نتیجه این نبرد برای جامعه و مردم ما بی تفاوت است. اینکه، نبرد بر سر کسب حاکمیت، در طی دهسال گذشته در کشورمان ادامه داشته است، را دیگر همه مان به چشم می بینیم. اینکه، نتیجه این نبرد نیز برای جامعه و سرنوشت مردم بی تفاوت نیست، را نیز همه کما بیش احساس می کنیم. پس آنچه باقی می ماند، این است، که ببینیم، که چرا انقلاب بهمن هنوز دچار شکست قطعی نگردیده است و در نتیجه، چرا شعار «طرد رژیم ولایت فقیه»، شعار اساسا نادرسی است. بررسی مسئله را از همین شعار آغاز می کنیم.

شعار «طرد رژیم ولایت فقیه» به چه معناست؟

از دیدگاه حزب، ولایت فقیه سبیل و نداد آن نظام ضد دموکراتیکی است، که در ایران کنونی حاکم است. نهاد و آن سیستم سیاسی-اجتماعی است، که بدون شکستن آن، بدون پشت سرگذااردن آن، حرکت به جلو در جامعه امکان ناپذیر نیست. ولایت فقیه تجسم حاکمیت آن طبقه یا طبقاتی است، که تکامل جامعه ایران، خواه و ناخواه همه دیگر طبقات جامعه را علیه آنها متحد خواهد کرد. همه این ها شاید در شرایط امروز بیش از هر زمان دیگری درست

«جبهه واحد ضد ارتجاع» را باید تشکیل داد

و اما اعتقاد ما، براین که شرایط مبارزه به هر یک از طرفین امکان خواهد داد، که بر پیشداری‌های خود غلبه کنند، نیز دیگر تقریباً امری روشن است. این دو جناح بدلیل تضاد طبقاتی، که با هم دارند، هر دو دریافته‌اند، که صرف «ایدئولوژی اسلامی»، قادر به ایجاد سازش میان آنها نیست و لذا هر یک در جستجوی متحدانی در خارج از مجوسه حاکمیت می‌گردند. جناح راست، این متحدان را در بین سرمایه‌داران سلطنت‌طلب دیروز می‌جوید و جناح چپ در میان نیروهای دمکراتیک و مخالف. اگر امروز گروه‌بندی رسالت‌حجتیه از هر زمان دیگر به دشمن خونین آزادی‌های دمکراتیک مبدل شده است، از جمله به همین دلیل است، که جناح چپ حاکمیت را از قرار گرفتن در کنار متحدان خود محروم کند.

جناح چپ حاکمیت، بدلیل اشتباهاتی، که در گذشته مرتکب شده است، نتوانسته است، حمایت سایر نیروهای انقلابی را به خود جلب کند. همین امر به ارتجاع رسالت‌حجتیه امکان داده است، که بتوانند مواضع خود را هر چه بیشتر در جامعه تحکیم کنند. سیاست کنونی حزب ما نیز نتوانسته است، متأسفانه در این روند تاثیر سازنده‌ای بر جای گذارد. و دقیقاً در همین جا است، که وظیفه حزب ما و نقش پراگماتیک آن امروز، بیش از هر زمان دیگری، مشخص می‌شود. نباید اجازه دهیم، که بورژوازی بزرگ تجاری و نایندگان ارتجاعی آن، با استفاده از اشتباهات گذشته نیروهای انقلابی، حاکمیت خود را برای یک دوره طولانی تثبیت و مستقر سازند.

«جبهه واحد ضد ارتجاع» حاکم، در وسیع‌ترین شکل آن باید هرچه سریع‌تر تشکیل شود تا از تسلط کامل بورژوازی تجاری بزرگ ایران، مافیای حجتیه-رسالت و شکست قطعی انقلاب جلوگیری شود

چه وظیفه‌ای در مقابل حزب ما قرار دارد؟

اگر این درست است، که جنبش خلق در کشور ما هنوز پایان نیافته است، که این جنبش همچنان توان تاثیرگذاری بر روندهای جاری کشور را داراست، که نیروهای انقلابی، پس از یک دوره تفرقه و اشتباه، بتدریج همدیگر را باز می‌یابند، که اتحاد این نیروها قادر است پیشرفت بیش از این سرمایه‌داری بزرگ و ارتجاع را در کشور ما متوقف کند، و در صورتی که همه این‌ها درست است، پس وظیفه ما این بوده است و این خواهد بود، که با تمام نیروی خود در کنار جنبش انقلابی توده‌ها قرار بگیریم و آن را در راه دستیابی به اهداف دمکراتیک خود، یاری دهیم. جنبشی، که مضمون اساسی آن، مبارزست از: مبارزه با ارتجاع، کوتاه کردن تسلط سرمایه‌داری بزرگ بر حیات سیاسی و اقتصادی کشور، سنگبازی اقتصادی به نفع زحمتکشان شهر و روستا، آزادی‌های سیاسی، حاکمیت دمکراتیک و افزایش نقش مردم در اداره امور و خلاصه تمام آن مرصه‌هایی، که ضرورت حضور فعال توده‌های ما در آن‌ها وجود دارد.

در حال حاضر، همانطور که تشریح «راه توده» (اردیبهشت ۷۲) بدرستی متذکر می‌شود «نیروی هدایت‌کننده رژیم چ.ا.ا. همانا مافیای پر قدرت حجتیه است، که از ابتدای پیروزی انقلاب، رهبری حزب توده ایران با هویشیاری نسبت به عملکرد آن هشدار داد... این مافیای سیاسی-اقتصادی، که بی‌تدرید سر نخ آن به سازمان‌های جاسوسی مرساد و ایتلیجنس سرویس و «سیای» آمریکا وصل است، در جهت سیاست‌های جهانی امپریالیسم-صهیونیسم، هدایت مستقیم و غیر مستقیم می‌شود و خود نیز در داخل کشور، رژیم را هدایت مستقیم و

آن جهت برده است، که این مبارزه را فاقد چشم‌انداز واقعی ارزیابی کرده‌ایم. و اگر این مبارزه را بدون چشم‌انداز واقعی ارزیابی کرده‌ایم، بدلیل آن بوده است، که نیروی تعیین‌کننده انقلاب و جنبش خلق را بسیار کمتر از آنچه، که در واقع برده است، پنداشته‌ایم. تمام اشتباه سیاست و شعار کنونی ما در همین جا قرار دارد. برای ما جنبش با سرکوب حزب پایان یافته تلقی شد، در حالیکه این جنبش بسیار نیرومندتر از آن بود، که تنها با خروج حزب ما از صحنه خاتمه یابد. این همان چیزی بود، که رهبری حزب از لایلی گفتارهای خون‌آلود خود از زندان قصد داشت برای ما بی‌نام دهد: زمان، زمان صدها کردن حزب نیست. زمان، زمان شرکت در جنبش عمومی خلق، در مبارزه میان انقلاب و ارتجاع، در نبرد طبقاتی، قرار داشتن در کنار توده‌های مردم و مخالفت با حاکمیت بی‌بازگشت نیروهای واپسگرا است. رهبری حزب، بخاطر نجات جان اعضاء و برای باقی ماندن حزب در صحنه مبارزه توده‌ها، از قهرمانی چشم پوشید و ما بجای اینکه قهرمانی آنها را، که دقیقاً در همین جا قرار داشت، به مردم نشان دهیم، سیاستی را در پیش گرفتیم، که ما را از جنبش واقعی جامعه خارج ساخت و آنها را موجوداتی تسلیم شده و وامانده به مردم معرفی کرد. چنان خود تسلیم را باور کرده بودیم، که از هر کدام آنها، تا زمانی که زنده بودند، به تعداد انگشتان دست هم یاد نکردیم. دهسال پیش، نبرد «که بر که» و امکان هرگونه تحول مثبت در چارچوب نظام را خاتمه یافته تلقی کردیم و خود را از آن کنار کشیدیم. در حالیکه این واقعتاً بر ما عیان شده است، که تمام تحولات دهساله اخیر، تنها در چارچوب همین نبرد قابل تحلیل است و نه گویا آماده شدن تدریجی شرایط برای طرد رژیم ولایت قبه!

همه آنچه گفتیم، یک روی سکه است، روی اصلی سکه. اما این سکه روی دیگری نیز دارد و آن مبارزست از تحلیل کنونی حزب از نیروها و جناح‌های موجود در ج.ا.

با پذیرش شکست انقلاب و با پذیرش اینکه، همه این نیروها در مجموع خود، ارتجاع را تشکیل می‌دهند، ما تحلیل طبقاتی از جناح‌های حاکم را کنار گذاشتیم و آنها را براساس مواضعی، که نسبت به حزب اتخاذ کرده‌اند، مدنظر قرار دادیم. چون همگی در سرکوب حزب اشتراک نظر داشته‌اند، پس همگی مرجع هستند. پس دیگر هر مبارزه‌ای هم، که باهم داشته باشند، جز دموا بر سر لحاف ملا نخواهد بود. اما چنین شیوه نگرشی، هیچ تشابهی با مارکسیسم ندارد. سیاست حزب در سال‌های پس از انقلاب بر این مبتنی بود، که در صف حاکمیت برآمده از انقلاب، دو نیروی صدها در مقابل هم قرار گرفته‌اند. در یک سو نیروهای وابسته به لایه‌های پایین و توده‌های محروم جامعه، که نیروی تعیین‌کننده انقلاب برده‌اند و در سوی دیگر، جناح‌های وابسته به بزرگ مالکان و سرمایه‌داران بزرگ. تضاد بین این دو نیرو، یک تضاد طبقاتی و بنیادین است، ولی اختلاف نگرش هر یک از آنها با متحدین خود، یک پدیده روانی و اعتقادی و در نتیجه روانی و ثانوی است، که با رشد و توسعه جنبش و با حرکت در جهت تعیین و گسترش انقلاب، بتدریج زایل خواهد شد. بنابراین، باید در کنار نیروهای وابسته به توده‌های مردم قرار گرفت، در مبارزه جاری آن شرکت کرد و به آنها کمک کرد، تا بتوانند بر پیشداری‌ها و ذهنیات خود غلبه کنند. و تنها در آن صورت است، که امر اتحاد انقلاب و تشکیل جبهه متحد خلق، امکانپذیر خواهد بود. واقعتاً امری جاری کشور، بیش از هر زمان دیگر، صحت بی‌خدشه این تحلیل را اثبات می‌کند.

این که مبارزه بین نیروهای دژونی حاکمیت، یک مبارزه طبقاتی است و نه اختلاف بر سر تصاحب قدرت، قابل تردید نیست. اگر این مبارزه صرفاً برای کسب قدرت بود، در آن صورت، در شرایطی، که با دشمنانی بسیار نیرومند از هر سو مواجه بودند، هرگز بصورت دو جناح در مقابل هم سینه سپر نمی‌کردند، در آن صورت، آن‌ها می‌توانستند به سازشی با یکدیگر دست یافته و قدرت را در میان خود تقسیم کنند. اگر هر یک از این جناح‌ها سهمی از قدرت حاکمه را در تصاحب دارند، به معنای آن نیست، که هر دو برای اجرای یک سیاست طبقاتی واحد، به توافق رسیده‌اند، بلکه به معنای آن است، که هر یک بر مبنای تناسب نیروهای طبقاتی جامعه، سهمی از قدرت را در چنگ گرفته و آن را در جهت اهداف طبقاتی «خاص خود» و علیه اهداف طرف مقابل، مورد استفاده قرار می‌دهد.

حزب سست و سوی اجتماعی و طبقاتی آنها مشخص نخواهد بود، از قدرت کنار گذاشته شود؟ بنابراین، برای مبارزه با حاکمیت این طبقه، منتظر فردا، منتظر طرد رژیم نباید شد. باید همین امروز، براساس تضاد مبنی مندرج آن با منافع اکثریت مطلق مردم، در کنار هر جنبش و نیرویی قرار گرفت، که حاضر است، با آن به مقابله بپردازد. باید ماهیت سیاه واقعی حاکمیت آن را، چهره ریاکارانه و دستان خون آلودش را در مقابل همگان به نمایش گذاشت. باید آن را به عقب نشینی وادار کرد، برای این کار، امروز در جامعه ما امکانات واقعی وجود دارد، فردا هیچ چیز معلوم نیست.

بنابر مجموعه آنچه تا بدینجا گفته شد، شعار «طرد رژیم ولایت فقیه»، شعاری است نادرست، که بر مبنای ارزیابی اشتباه آمیز از شدت و صق جنبش توده‌ای و قدرت و تاثیر انقلاب و امکاناتی، که در برابر جامعه می‌کشاید، قرار دارد. این شعار برپاره‌ای اشتراکات شکلی میان جناح‌های مختلف حکومت جمهوری اسلامی انگشت تاکید گذاشته، تفاوت‌های طبقاتی و ماهوی میان آن‌ها را نادیده می‌گیرد. جناح چپ جمهوری اسلامی را به صرف اینکه زمانی برسرکوب حزب ما صحنه گذاشته است، از هرگونه توان و ظرفیت پیشرفت فکری و انقلابی محروم وانمود کرده، آن را با جناح راست حاکم (در صل) هستنگ و در یک کفه قرار می‌دهد و عملاً به قدرت‌گیری این جناح یاری می‌رساند. این شعار، این توهم نادرست و خطرناک را بوجود می‌آورد، که گویا حاکمیت هر یک از جناح‌های موجود در ج.ا. برای خلق و جامعه بی تفاوت است و طرد همه آنها را با هم طلب می‌کند. این شعار نیروی بسیج و مقاومت متشکل خلق را در مقابل حاکمیت سیاه سرمایه‌داری بزرگ درم شکسته، نیروهای انقلابی را از یکدیگر جدا و در مقابل هم قرار داده، همه آنها را به همراه هم تضعیف می‌کند. در نتیجه همه این‌ها، این شعار، حزب ما را از نیرویی فعال و مبارزه‌جو به نظاره‌گر مروج ارتجاع تبدیل کرده و آینده حزب را در معرض مخاطرات جدی قرار می‌دهد. این فهرست را می‌توان هم چنان ادامه داد. اما دهسال حاکمیت این شعار و تاثیرات بی‌اندازه مخرب آن برحزب ما و جنبش، از هر استدلالی گویاتر است.

جنبش چپ و کمونیستی ایران، باید صف خود را از اپوزسیون راست رژیم و ارتجاع حاکم جدا کرده و به جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور بپیوندد

با کنار گذاشتن این شعار، ما خواست تغییرات انقلابی جامعه را کنار نمی‌گذاریم، بلکه براین حکم علمی تاکید می‌کنیم، که تغییر انقلابی از دیدگاه ما، تغییر این یا آن شکل حکومت نیست، بلکه عبارتست از تغییر در حاکمیت طبقاتی، یعنی در مرحله کنونی، عبارتست از طرد حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ، بویژه تجاری و خلق نمایندگان آن از قدرت. این تغییر در چارچوب هر شکل و یا با تغییر هر شکل حکومت، که باشد، در محتوای خود برای ما یک تغییر انقلابی محسوب می‌شود. به همین دلیل، موضع ما نسبت به نیروهای سیاسی جامعه، به موضعی بستگی ندارد، که آنها بطور کلی نسبت به جمهوری اسلامی اتخاذ می‌کنند، بلکه بیشتر به موضعی بستگی خواهد داشت، که از جمله نسبت به حاکمیت این طبقه و نمایندگان آن اختیار می‌کنند.

برای آنکه ماهیت این شعار و مشی سیاسی کنونی حزب را بهتر بفهمیم، کسی به این خط مشی، از دیدگاه منافع بورژوازی بزرگ، نظر افکنیم. برای بورژوازی بزرگ، فعلاً این که ولایت فقیه باشد، یا نباشد، کمترین اهمیتی ندارد. آنچه که وی می‌خواهد، پایان گرفتن بروز هر گونه مقاومت انقلابی، در خون غرقه شدن انقلاب و آرمان‌های آن و خروج کامل توده‌ها از صحنه مبارزه سیاسی است. در اثر انقلاب، ایدئولوژی بورژوازی، «پنج انگشتان دست با هم برابری نیستند»، که طبیعت جامعه و خواست خداوند در آن قرار گرفته است، که عده‌ای محروم و بدبخت و عده‌ای دارا و خوشبخت باشند و امثال آن، در نزد توده‌های وسیع مردم سخت اعتبار خود را از دست داده است. بورژوازی بزرگ از لطمه خوردن ایدئولوژی خود به سختی نگران است و دورنمای کل نظام سرمایه‌داری را در ایران در خطر احساس می‌کند. برای مقابله با این خطر، ارتجاع در دو سوی جبهه، کارزار ایدئولوژیک وسیعاً گمراه کننده‌ای را، برای

رستمی می‌کند. آنها در انحراف انقلاب از مسیر اصلی خود، نقش تاریخی و راستند ایفاء کنند. این نقش هم چنان ادامه دارد.

می‌دانیم، که مافیای حقیقه تنها از خارج تغذیه نمی‌شود. پایگاه و نیروی تغذیه کننده آن در داخل، چیزی نیست، مگر طبقه بورژوازی بزرگ و بویژه، بورژوازی بزرگ تجاری، که این مافیا و همینطور دارودسته روزنامه رسالت و دیگر نیروهای تعیین کننده حاکمیت جمهوری اسلامی، همگی به نمایندگی از وی و در جهت حفظ منافع آن به فعالیت مشغولند. اما، همه ترانن و شواهد حاکی از آن است، که حاکمیت این مافیا و نیروهای وابسته به آن، هنوز بطور مطلق و بی‌بازگشت برقرار نشده و در همه جا با مقاومت‌های بسیار جدی در میان خلق و نیروهای انقلابی، مصادف است (اصیان‌های نوبتی مردم در همدان، اراک، شیراز، مشهد، زاهدان، نجف‌آباد، قزوین). وظیفه تاخیرناپذیر حزب ما جز آن نیست، که تمام نیروی مردم و مقاومت‌های پراکنده و سازمان یافته را علیه تسلط این مافیا و بورژوازی بزرگ حامی آن، متمرکز کند. هر گروهی، حزبی، طبقه‌ای، که بر علیه این دارودسته مبارزه می‌کند، باید مورد پشتیبانی حزب قرارگیرد. تمام نیروی سیاسی و ایدئولوژیک حزب باید بسیج شود، تا بتواند با همکاری و اتحاد با سایر نیروهای اجتماعی، پیشرفت این واپسگراترین و ضد انقلابی‌ترین طبقه جامعه ایران را مانع شود.

آنان که معتقدند، هر گونه مبارزه‌ای در چارچوب رژیم ولایت فقیه محکوم به شکست است، نتیجه می‌گیرند، که وظیفه ما نسبت به نیروهایی، که امروز علیه حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی رسالت-حقیقه مبارزه می‌کنند، این خواهد بود، که به آنها اندرز دهیم. و متذکر شویم، که بدون قرار گرفتن در «جبهه ضد ولایت فقیه»، مبارزه آنها بی‌سرانجام است و بدین وسیله تصور می‌کنند، که «حقانیت تاریخی» نصایح آنها اثبات خواهد شد. اینگونه افراد بهتر است، که به جای اینکه دنبال «حقانیت تاریخی» باشند، تلاش کنند، تا به سهم خود، قدمی در مبارزه علیه حاکمیت این ارتجاع بی‌تقاب بردارند. با محکوم کردن دیگران به شکست، حقانیت هیچ کس اثبات نخواهد شد، این کوتاه‌می‌تزلزل است، که تماماً آشکار می‌گردد. در نادرست بودن اینگونه احکام به ظاهر انقلابی، همین پس، که کارست آنها در صل به چنین نتایج فاجعه‌باری منتهی شده است.

اما، ولو اینکه بپذیریم، که تلاش در جهت آزادی و رهایی اجتماعی (بروند هر مبارزه‌ای) در چارچوب رژیم ولایت فقیه، در تحلیل نهائی (و فقط در تحلیل نهائی) محکوم به ناکامی است، این نتیجه حاصل نخواهد شد، که سرنوشت پیکاری، که امروز در جامعه ما علیه تسلط گروه‌بندی رسالت-حقیقه در جریان است، برای کلیه نیروهای سیاسی و از جمله حزب ما و جنبش مردم، بی تفاوت است و یا از پیش مقدر شده است. به هیچ وجه چنین نیست. سرنوشت این مبارزه، سرنوشت همه ماست. شرکت در این مبارزه، ولو اینکه محکوم به ناکامی هم باشد، وظیفه تاخیرناپذیر ماست، چرا که تنها در جریان این مبارزه است، که اتحاد طبقه کارگر با لایه‌های پائین و میانی جامعه می‌تواند شکل گیرد و مستحکم شود. تلاش در جهت برقراری چنین اتحادی، بخودی خود دستاوردی آن چنان بزرگ است، که تمام سنگ‌پایه سیاست حزب ما در سال‌های پس از انقلاب بهمن براساس آن پی‌ریزی شده بود.

تصور اینکه «رژیم ولایت فقیه» در مجموع خود در سرایشب سقوط قرار دارد و بنابراین، حتی اگر سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی‌های وابسته به آن تمام قدرت را در دست گیرند، باز هم همراه با مجموعه رژیم به کنار خواهد رفت، اشتباه بسیار بزرگ دیگری است. اولاً، که این شیوه برخورد، هیچ شباهتی به شیوه نگرش مارکسیستی و توده‌ای ندارد و بیشتر ببرد همان حقیقه و طرفداران شعار «هر چه بدتر، بهتر» می‌خورد. ثانیاً، معلوم نیست، که این «سراشیب سقوط» تا چندین سال بطول کشد و در این فاصله چه مقدار دیگر از امکانات و نیروهای مقاومت خلق را در کام خود فروکشد، و ثالثاً، اگر سرمایه‌داری بزرگ تجاری تمام اهرم‌های حاکمیت اقتصادی را در دست گیرد، در آن صورت حتی تغییر کل رژیم هم موجب کنار رفتن آن از قدرت واقعی نخواهد شد. چرا که او، باز هم از هر تغییری پیروزمند بیرون می‌آید و به اتکاء موضع اقتصادی خود، هرگونه مخالفت و مبارزه‌ای را در نطفه نابود می‌کند. این بار عده‌ای، آخوند حقیقه را از نمایندگی خود خلق و بجای آن، عده‌ای دیگر را با کت و شلوار و کراوات منصوب می‌کند، اما ماهیت سیاه حاکمیت آن دست نخورده باقی می‌ماند. آیا انقلاب ایران، با تمام قدرت و پشتوانه مردمی آن و با تمام نیرویی، که حزب ما تلاش کرد برای آن بسیج کند، موفق شد برای نمونه ملی شدن تجارت خارجی را عملی کند؟ چگونه انتظار داریم این طبقه، در حالی که قدرت آن ده‌ها برابر شده است و ایدئولوژی تجارت را تمام در جامعه رسوخ می‌دهد، در تحولات آتی، که اساساً او با سیاست کنونی

منحرف کردن خلق، انقلاب و نیروهای آن، به کار انداخته است و برای مبارزه با انقلاب جبهه‌های انحرافی می‌گشاید. ارتجاع در داخل می‌گوید: انقلاب یعنی چادر، یعنی مبارزه با منکرات، یعنی کریه و عزاداری، پس درود بر انقلاب؛ ارتجاع در خارج می‌گوید: انقلاب یعنی چادر، یعنی مبارزه با منکرات، یعنی کریه و عزاداری، پس مرگ بر انقلاب؛ ارتجاع در داخل می‌گوید: انقلاب یعنی حکومت مذهبی، یعنی نبود آزادی، خفقان، پس درود بر انقلاب؛ ارتجاع در خارج همین‌ها را می‌گوید و نتیجه می‌گیرد مرگ بر انقلاب. ارتجاع در داخل می‌گوید، مبارزه اصلی ما مبارزه حکومت مذهبی با حکومت «لایک» است؛ ارتجاع در خارج هم، بعنوان مبارزه با آن، عین همین گفته‌ها را تکرار می‌کند. این دو، دقیقاً گفته‌های یکدیگر را می‌گیرند و تکرار می‌کنند و هر دو یک هدف دارند: تحریف واقعیت و مفهوم انقلاب در نزد خلق. آنها دست در دست هم یک بازی جهنمی براه انداخته‌اند و چنان ماهرانه و پر قدرت عمل می‌کنند، که در هر دو سوی جبهه، در داخل و خارج، کسی را جرأت ورود در صحنه و متوقف کردن تیرنگ بازی‌شان، نیست. اما اگر موفق عمل می‌کنند، بخاطر مهارت شکست ناپذیرشان نیست، بلکه بخاطر آن است، که صحنه در مقابل آنان خالی شده است. برای ما، بعنوان یک نیروی چپ، این مسئله روشن است (یا باید لااقل روشن باشد)، که هر قدر ایدئولوژی بورژوازی در این صحنه بیشتر می‌برد، این ماییم، که داریم بیشتر می‌بازیم. اگر امروز منافع ارتجاع در آن است، که انقلاب و اهداف آن را تحریف کند. منافع ما در آن است، که انقلاب و اهداف آن را روشن کنیم. برای اینکار باید سیاست خود را بر مبنای پی‌ریزی کنیم، که در همه عرصه‌ها، به مقابله با ارتجاع رود. سیاست طرد ولایت فقیه قادر به چنین کاری نیست، برعکس، راه را برای نفوذ ایدئولوژی سرمایه همواره می‌کند. ما باید از انقلاب در مقابل ارتجاع دفاع کنیم. باید از هر نیروی انقلابی، ولو درون حاکمیت ولایت فقیه، دفاع کنیم. باید اتحاد نیروهای انقلابی را سازمان دهیم و مواضع آنان را در جامعه تقویت کنیم. نباید اجازه دهیم، که ارتجاع واقعیت‌ها را

ضد انقلابی. در نتیجه ما وظیفه خود می‌دانیم، که به توده‌های محرومی، که از ج.ا. حمایت می‌کنند، کمک کنیم، که از این اعتقاد بیرون آیند و به توده‌ای‌هائی، که به جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند، بپیوندند... نفی این تفکر، یعنی اینکه ما زیر نفوذ ایدئولوژی ارتجاع قرار گرفته و انقلابی بودن توده را بر بنای موافقت و مخالفت آن‌ها با جمهوری اسلامی تعیین کرده‌ایم. آنچه که وظیفه ما است، این است، که به توده‌ها، صرف‌نظر از اینکه از رژیم حمایت می‌کنند، یا نه، کمک کنیم، که درک کنند: آنها متحد یکدیگر هستند و هر دو در مبارزه با ارتجاع منافع مشترک دارند. تنها از این طریق است، که می‌توان نیروهای دمکراتیک را متحد نمود، ارتجاع را منفرده کرد و مانع از آن شد، که تحولات آتی به تحریک ارتجاع به یک برخورد خونین در میان مردم منجر شود، برخوردی که جز به زیان جنبش انقلابی و جز به نفع ارتجاع نخواهد بود.

با در پیش گرفتن این راه، ما با سیاست تسلیم طلبانه طرد ولایت فقیه، که جایگزینی هر نیرویی را به جای ولایت فقیه می‌پذیرد، وداع می‌کنیم. ما تنها از یک جایگزین دمکراتیک برای ج.ا. پشتیبانی می‌کنیم. ما در مقابل نیروهای ارتجاعی ضد رژیم به همان اندازه می‌ایستیم، که در مقابل نیروهای ارتجاعی طرفدار رژیم، و از نیروهای انقلابی ضد رژیم، به همان اندازه پشتیبانی می‌کنیم، که از نیروهای انقلابی طرفدار رژیم. بدین وسیله ما مواضع مجموع نیروهای ارتجاعی را، در مقابل مواضع مجموع نیروهای انقلابی، تضعیف می‌کنیم و بدین وسیله است، که بتدریج جبهه دروغین ضد رژیم و طرفدار رژیم، که ارتجاع آنرا وسیله ادامه حیات خود قرار داده است، در هم می‌شکند و جبهه واقعی دمکراسی و ارتجاع، انقلاب و ضد انقلاب در سطح جامعه آشکار می‌گردد. اما این تصور، که برای تضعیف ارتجاع باید نیروهای ضد امپریالیست و طرفدار توده‌های محروم را در حاکمیت وادار کرد، که از حکومت کناره جویند و در جبهه مبارزه با آن قرار گیرند، یک اشتباه بسیار بزرگ و نابخشودنی‌ترین اشتباهی است، که ممکن است مرتکب گردید. اگر توده‌های

کدام اشتباهات اساسی، روند اتحاد و وحدت «حزب توده ایران»

و «سازمان فدائیان خلق ایران (اثریت)» را به شکست کشاند؟

محروم توانسته‌اند بخشی از قدرت حاکم را در دست گیرند، تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد، که این قدرت را از دست بدهند. آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد، این نیست، که رژیم ولایت فقیه به کنار رود، بلکه آن است، که این کنار رفتن به نفع نیروهای دمکراتیک باشد. با خروج جناح چپ حاکمیت از صحنه قدرت، ممکن است مجموع نیروهای طرفدار طرد ولایت فقیه تقویت شوند، ولی هیچ دلیلی در دست نخواهد بود، که دیگر تحول رژیم به سمت یک نظام دمکراتیک و مردمی باشد. برعکس در شرایط قدرت بی‌رتیب ارتجاع، اگر کمترین چشم‌انداز یک تحول دمکراتیک در افق نمایان شود، نباید کمترین تردیدی داشت، که تمام نیروهای ارتجاعی و واپسگرا یا تمام قوا به کمک رژیم خواهند شتافت. اسیر تخیل نباید شد. طرد جناح چپ حاکمیت از قدرت، به معنی تغییر باز هم بیشتر تناسب نیروها به نفع ارتجاع است و نه به نفع انقلاب.

در واقع، زیان‌بارترین جنبه شمار «طرد ولایت فقیه»، همانا نقش آن در ایجاد توهم برخلاف این واقعیت مسلم است. ماتلاش می‌کنیم، که مؤدبانه‌ترین کلمات ممکن را در این مورد بکار بوییم. دهسال پیگیری این شعار، در واقع چشم ما را بر روی تغییر رشتناک تناسب نیروها به نفع ارتجاع در درون حاکمیت ج.ا. کور نموده و حتی این مقدار کانی نیست و مروجین این شعار به خود وعده می‌دهند، که به زودی زود جناح چپ حاکمیت بطور کل از صحنه قدرت حذف خواهد شد. و چه پیروزی بزرگی برای نیروهای دمکراتیک! شاید هم بد نباشد، که مروجین این شعار، عده‌ای را به ایران اعزام کنند، تا بیشتر به نفع ارتجاع فعالیت کنند، که بتوان هر چه زودتر «چپ‌ها» را از قدرت بیرون کرد، تا اینقدر طرد ولایت فقیه به تاخیر نیفتد! و آن وقت نظریه‌پردازانی به این عظمت، به خود اجازه می‌دهند، فریادهای آنان، که می‌گویند، «باید از انقلاب دفاع کرد»، را «یک بلاسحل» اعلام کنند. حتماً شعور آنها را با خود مانده کرده و فکر می‌کنند، وقتی گفته می‌شود، باید از انقلاب دفاع کرد، متوجه است، که باید از حجتیه و رسالت دفاع کرد!

در هر صورت، باید باتمام قوا به دفاع از نیروهای انقلابی

تحریف و ایدئولوژی خود را بر جامعه حاکم کند. تنها بدین وسیله است، که می‌توان ارتجاع را در همه عرصه‌ها به عقب راند.

ما و جنبش دمکراتیک

آیا دفاع از انقلاب و نیروهای انقلابی درون حاکمیت به معنی آن نیست، که ما حمایت از نیروهای دمکراتیک مخالف ج.ا. را کنار گذاشته و علاقه به مناسبات خود با آنها و تشکیل یک اتحاد انقلابی زیان می‌رسانیم؟ به هیچ‌وجه. ما حتی یک لحظه از پشتیبانی نیروهای دمکراتیک مخالف ج.ا. حمایت از خواسته‌های آنها و طرح مطالبات بر حق توده‌های محروم خلق در مقابل جمهوری اسلامی، امتناع نمی‌کنیم، بلکه دفاع از انقلاب به معنای آن است، که ما از یک سو با افشای بی‌امان ارتجاع داخل و خارج، متوجه کردن نوک تیز حملات علیه نیروهای راست‌گرا و مانیات حجتیه-رسالت و حاکمیت بورژوازی بزرگ مذهبی و غیرمذهبی و از سوی دیگر، با حمایت قاطع و بی‌تزلزل همزمان از نیروهای مردمی درون حاکمیت و نیروهای دمکراتیک مخالف رژیم، در واقع کمک می‌کنیم به توده‌های محرومی، که از ج.ا. حمایت می‌کنند و توده‌های محرومی، که با ج.ا. مخالفت می‌کنند، تا اتحاد منافع میان خود را درک کرده، بر پیشداوری‌های خود نسبت به یکدیگر غلبه کنند، در یک صف قرار گیرند و متحداً در مقابل ارتجاع بایستند. به این ترتیب، ما به تقویت مواضع نیروهای دمکراتیک در مجموع جنبش یاری می‌رسانیم.

ارتجاع برای تدارک حاکمیت خود تلاش دارد، تا توده‌های محروم را به انقلابی و ضد انقلابی، مذهبی و غیرمذهبی، ریشو و بی‌ریش، مخالف و موافق رژیم تقسیم کند. ما این تقسیم‌بندی‌های دروغین را بر هم می‌زنیم. ما بدینوسیله اجازه نمی‌دهیم، که ارتجاع مفهوم خود را از انقلابی و ضد انقلابی به ما تحمیل کند. از نظر ما همه توده‌های خلق، صرف نظر از اینکه مذهبی باشند یا غیرمذهبی، ریشو باشند یا بی‌ریش، موافق رژیم باشند یا مخالف آن، انقلابی هستند و در مقابل، همه وابستگان ارتجاع، باهر نقابی، که به چهره داشته باشند،

بی‌چون و چرای سیاست‌های نادرست موجود نیز نیست. در خانه نشستن و منتظر تغییر تناسب جناح‌ها (کدام جناح‌ها؟) شدن، نیز نمی‌تواند راه حل تلقی گردد. این راه حل، در حال حاضر، تنها می‌تواند با مشارکت و متوسل به آراء و نظرات همه توده‌ای‌ها، یعنی همه کسانی که در گذشته و یا امروز در حزب فعالیت داشته و همیشه به آرمان‌های آن وفادار بوده‌اند و امروز نیز آماده کار و فعالیت می‌باشند، بدست آید. در مورد چاره‌ای، که باید یافت، رفیق کیانوری با بیان خاطرات خود پروژه تلاش کرده است، نظراتش را بنویسند خود با ما در میان گذارد. تصور اینکه ری پس از هشتاد سال زندگی، «ناکاهان» به یاد خاطرات جوانی و اختلافات خود با این یا آن فرد یا سیاست افتاده است، به کلی دور از واقعیت است. هدف از این بیان این خاطرات، نشان دادن این واقعیت‌ها به همه ما بوده است، که تاریخ حزب توده ایران، هرگز خالی از مبارزه با انحرافات چپ یا راست نبوده و برعکس، این تاریخ در همین مبارزه است، که شکل گرفته و تکامل یافته است، اینکه امضاء حزب کورکورانه در مقابل هر فرد، هر اکثریت و اقلیت و هر سیاستی تسلیم نگرددند، اینکه بامشی کنونی حزب تماماً مخالف است و بالاخره اینکه هیچ اصل مطلق نیست و در شرایط استثنایی می‌توان، برای نجات مصالح حزب و جنبش، بطور استثنایی، پاره‌ای اصول را نادیده گرفت. همه این‌ها پیام به ما و خط راهنمای ما است. آنچه که منتشرکنندگان کتاب «خاطرات»، باخوشحالی، نقطه ضعف آن و وسیله نابودی هیشگی حزب تلقی می‌کردند، در واقع عمیق‌ترین نقطه قوت برای ما و پیشرفت حزب است. این دعوتی است به مبارزه، دعوتی است به مقاومت و به اینکه مصالح حزب و جنبش را بالاتر از هر چیز دیگری قرار دهیم. در چارچوب همین دعوت است، که رجوع نشریاتی مانند «راه توده» را امروز باید منتهم شمرد و از آن برای فراهم کردن زمینه جمع شدن همه اعضای حزب در کنار هم و در درون حزب، کمال استفاده را نمود. همان چیزی، که احتمالاً منتشرکنندگان این نشریه نیز، جز به آن نمی‌اندیشند. و باز در چارچوب همین دعوت است، که همه امضاء حزب حق دارند و بیش از آن، مکلفند، که در بحث بر سر خط مشی کنونی حزب ما، مداخله کنند و نظرات صریح خود را بیان دارند، تمام رفقای ما، که نامشان در نزد توده‌ای‌ها شناخته شده است، حق دارند و وظیفه دارند، در مبارزه سرنویشت‌ساز کنونی برای آینده حزب، باتمام نیرو و با تمام زوئنه‌ای، که می‌توانند داشته باشند، شرکت کنند. تاریخ فردا هیچکس را از این بابت مواخذه نخواهد کرد.

تسلط کامل ارتجاع، گروه‌بندی حجتیه‌رسالت و بورژوازی بزرگ تجاری بر کشور و ادامه اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول، ضربه عظیمی به جنبش دمکراتیک و انقلابی کشور است، که اثرات مخرب آن سال‌ها باقی خواهد ماند

ایا اگر امروز، برخی تماشاچی هستند، نه از آن روست، که از مبارزه بریده‌اند، بلکه بدان خاطر است، که تجربه مبارزه در بیرون از تشکیلات حزب، همیشه منفی از آب درآمده است. همه فرصت‌طلب‌ها ابتداء راه خود را از انتقاد از خط مشی حزب آغاز کرده‌اند، سپس تشکیلات جداگانه‌ای را، با ادعای دنبال کردن «راه واقعی» حزب توده ایران، بوجود آورده‌اند، پس از چندی ادعا کرده‌اند، که اساساً «مشی موجود» ریشه در تاریخ حزب دارد و همه این تاریخ را متکر شده‌اند و ممتاقبا به این نتیجه رسیده‌اند، که منشا همه «مشکلات» در ایدئولوژی مارکسیسم و اعتقاد به سوسیالیسم و کمونیسم است و دست آخر، در منجلب ضد توده‌ای درغلطیده‌اند. ما همه از قرار گرفتن در این راه زحمت داریم. اگر نمی‌خواهیم در منجلبات ضد توده‌ای فرو رویم، هیچ راهی جز آن نیست، که از همان ابتداء، حساب خود را با فرصت طلبی و اپورتونیسم روشن

حاکمیت برخواست و اجازه نداد، که مواضع آنان بیش از این تضعیف گردد. در میان نیروهای دمکراتیک داخل کشور، هستند کسانی، که به خطر عظیم حذف جناح چپ از صحنه قدرت و پیامدهای جبران‌ناپذیر آن، آگاه هستند، اما از بیم آنکه مبادا با مدم تفاهم سایر نیروهای انقلابی مواجه شوند، از بیان صریح آن ابا دارند. این وظیفه ما است، که آنها را در این زمینه یاری کنیم، نه تنها خود باید از این جناح دفاع کنیم، بلکه باید تمام قدرت خود را بکار گیریم، تا سایر نیروهای انقلابی را نیز، اگر تردیدی دارند، متقاعد کنیم، که به حمایت از آنها برخیزند. نباید اجازه داد، نیروهای ارتجاع، قدرتی، که بخشی از توده‌های محروم بر اثر انقلاب و با هزاران ندادکاری به چنگ آورده‌اند را، به راحتی از آنان بازستانند. برای بازپس گرفتن هر تکه از این قدرت، معلوم نیست چند ده سال باید انتظار کشید و خون چه تعداد از انسان‌ها بر زمین ریخته خواهد شد.

«حزب توده ایران» با حمایت از تحولات دمکراتیک در کشور، در واقع از لزوم آزادی‌ها، انحلال مجلس شورا، مجلس خبرگان، شورای نگهبان و ... دفاع میکند

نتیجه بگیریم: در مقابل سیاست خانمان برانداز طرد ولایت فقیه، تنها یک راه وجود دارد: دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع در همه عرصه‌ها و در همه منحنه‌ها. این دفاع به معنی تنگ کردن و تجزیه نیروهای دمکراتیک نیست، برعکس به معنی گسترده کردن آن به سطح تمام جامعه، به سطح تمام جنبش و به سطح تمام توده‌های خلق است.

و سرانجام...
همه آنچه تا بدینجا گفته و همه خواست‌ها و سیاست‌های ما، حتی اگر بهترین و کارآمدترین باشند، یا راهی بیش نخواهند بود، اگر بر حزبی متحد و نیرومند و مجهز به ایدئولوژی و خط مشی انقلابی متکی نباشیم. تجربه فعالیت اخیر، باز هم بیش از گذشته، به ما نشان می‌دهد، که حزب پاره پاره، حزبی، که دارای وحدت اراده و عمل نباشد، نمی‌تواند منشاء اثر انقلابی گردد.

برخی رفقا، با توجه به مسایل موجود در حزب و نیز جنبش بین‌المللی کمونیستی و از جمله با استناد به اقدام اخیر حزب کمونیست فرانسه، معتقدند، که قبل از هر چیز، زمان مرکزیت دمکراتیک به آخر رسیده است و باید به فکر شکل جدیدی از سازماندهی حزب بود. با این نظر نمی‌توان توافق داشت. همه می‌دانیم، که نه ایران، فرانسه است و نه حزب توده ایران، حزب کمونیست فرانسه. اگر کمونیست‌های فرانسوی پس از ۵۰ سال فعالیت در شرایط وجود آزادی‌های سیاسی توانسته‌اند مرحله مرکزیت دمکراتیک را پشت سر گذارند، ما هنوز این مرحله را آغاز نکرده‌ایم. آنچه که امروز در مقابل حزب ما قرار دارد، تبدیل شدن آن از حزبی عمدتاً مبتنی بر مرکزیت، به حزبی واقعا مبتنی بر مرکزیت دمکراتیک است. پیشرفت در این زمینه، تنها به خواست ما بستگی ندارد، بلکه به شرایط بیرون از خواست، و از جمله وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، میزان اتحاد طبقه کارگر و حمایت آنها از حزب خود، درجه آگاهی‌های اجتماعی و یک سلسله عوامل دیگر، وابسته است. بدیهی است، که می‌توان در مورد شکل مرکزیت دمکراتیک متناسب با شرایط ما و تناسب میان مرکزیت و دمکراسی بحث های سودمندی را انجام داد، اما، اینکه حاکمیت این اصل اساسی را از روابط درون حزب کنار بگذاریم، قابل پذیرش نیست. وضعیت کنونی، یک وضعیت استثنایی و حاصل انباشته شدن دراز مدت یک سلسله علل و عوامل عمدتاً استثنایی است. استثناء را تعمیم ندهیم و از آن نتایج نادرست اتخاذ نکنیم. اگر عدم تشکیل کنگره حزبی طی چندین دهه و برخلاف اساسنامه حزب، به معنی نفی ضرورت کنگره است، از وضع کنونی هم می‌توان نتیجه گرفت، که حزب می‌تواند محل بحث و اختلاف نظر میان امضاء باشد. برای بن‌بست کنونی، چاره‌ای بیندیشیم، و بیرون رفت از آن را، در کنار گذاشتن هویت سازماندهی انقلابی خود نجوییم.

چاره اوضاع کنونی، در پایه‌ریزی حزب و تشکیلات دیگری، به موازات تشکیلات حزب توده ایران، مسلماً نیست، در دعوت کردن امضاء به پذیرش

تاریخ، آنها را، که امروز حقیقت را با جسارت می گویند، فردا مؤاخذه نخواهد کرد!

کارگر و توده‌های محروم و بینابینی جامعه تحقق یابد، اگر نیروهای حزب و نیروهای انقلابی ملی و مذهبی نزدیک شده و در یک اتحاد قرار گیرند، در آن صورت قادرند، نیرویی را بوجود آورند، که می‌تواند سد ارتجاع و بورژوازی بزرگ را در هم شکند. از وحشت همین اتحاد بود، که ارتجاع در سال‌های نخست انقلاب از تدارک کودتای نوژه، ایجاد یارودسته‌های نظامی در ترکیه و حتی تشویق صدام حسین به حمله به ایران خودداری نکرد. امروز از وحشت همین اتحاد است، که تمام زرادخانه ایدئولوژیک و تبلیغاتی خود را به کار انداخته است. تا به هر قیمت ممکن، توده‌های ما و توده‌ها را از پیروان این مسیر منصرف سازد.

حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده‌های محروم و زحمتکش جامعه ما است. سیاست‌های جدا از توده، تنها در شرایطی بر حزب ما حاکم شده است، که ارتباط میان این توده و حزب دچار اختلال گردیده است. اکثریت و اقلیت نه بر مبنای واقعی و با اتکاء به خواست هزاران توده‌ای، که در داخل و خارج از کشور زندگی و فعالیت می‌کنند، بلکه بر مبنای فرضی برقرار شده است. به محض اینکه نخستین امکانات برای مشارکت همه اعضای حزب در تغییر مشی آن فراهم شود، این گونه سیاست‌ها به سرعت جایگاه خود را از دست خواهند داد. در این مورد هیچ تردیدی نباید داشت. تجربه انقلاب بهمن این واقعیت را با تمام روشنی در مقابل چشمان ما قرار داده است. به همین دلیل وظیفه همه اعضا و هواداران حزب است، که دور هم گرد بیایند و آن سیاستی را، که می‌تواند به نیازهای جامعه و خواست‌های انقلابی آن پاسخگو باشد، تدوین کنند. تنها با تدوین این سیاست، قرار دادن آن در معرض قضاوت همه توده‌ای‌ها، نشان دادن بُرندگی آن در عمل و منافعش برای توده‌های محروم جامعه است، که می‌توان بر دشواری‌های موجود غلبه کرد. با دستان خالی، همیشه بازنده خواهیم بود.

«حزب توده ایران» موظف است، از دیدگاه طبقاتی، تحولات را تحلیل کرده و با صراحت انقلابی اعلام کند

رفقا، و مبارزان توده‌ای! همه با هم در جنبش واقعا موجود خلق و برای پاسداری از جزء-جزء قدرتی، که هنوز برای توده‌های محروم باقی مانده است و برای گسترش و تفوق نهائی آن بر سرنوشته کشور، تمام نیروی خود را بسیج کنیم. توان جنبش دموکراتیک را دست کم نگیریم. به میاهوی راستگرایان و واژدگان سیاسی خارج از کشور، که امروز در زیر علم «اقتصاد آزاد»، سینه می‌زنند، اعتناء نکنیم. زحمتکشان ایران طی سال‌های اخیر «مواهب» اقتصاد آزاد را با پوست و گوشت خود و گرسنگی فرزندان‌شان درک کرده‌اند. وقتی که روزنامه رسالت، یعنی ارکان ارتجاع هم از سیاست صندوق بین‌المللی پول انتقاد می‌کند، می‌توان فهمید، که جنبش مردم و گرایش به چپ و مخالفت با اقتصاد آزاد سرمایه‌داری در جامعه ما، چه وسعتی گرفته است. زمان بیش از هر زمان دیگر برای دستیابی به یک اتحاد دموکراتیک مساعد است. توده‌های مردم را به موافق و مخالف رژیم تقسیم نکنیم. خواست «طرد ولایت فقیه» را شرط همکاری و حمایت فعال نیروهای انقلابی از یکدیگر قرار ندهیم. در اندیشه راستگرایانه توافق با بورژوازی راستگرا برای طرد رژیم نباشیم، بدنبال پایه‌ریزی وسیع‌ترین اتحاد از نیروهای دموکراتیک و طرفداران عدالت اجتماعی، برای پس زدن حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ، بر کشور، باشیم. برای پیشبرد انقلاب در جهت خواست‌های توده‌های محروم مبارزه کنیم!

کنیم. تمام سیاست اپورتونیسم و مبارزه ایدئولوژیک ارتجاع، امروز بر سر تاریخ گذشته حزب ما و بورژوازی سیاست حزب در سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، تمرکز یافته است. تنها با دفاع قاطع از این تاریخ و این سیاست است، که می‌توان از غلتیدن در منجلاب اجتناب کرد. برای آنکه چند نفر را بیشتر به دور خود گرد آوریم، دروازه‌ها را چارتاق به روی اپورتونیسم باز نکنیم. نفوذ ضعف از همان سال ۶۲ و ۶۳، در شرایط بسیار پیچیده سیاسی، دستگیری و غیبت بیش از دو سوم اعضای رهبری حزب و تلخکامی روحی ناشی از شکست، با کنار گذاشتن تدریجی و عدم دفاع قاطعانه و بی‌تزلزل از مشی حزب در سال‌های پس از انقلاب، در حزب ما آغاز شد. در نتیجه بتدریج بحث در مورد خط مشی گذشته، همه حزب را فرا گرفت و آن را در فلج کامل قرار داد. اتحاد با سازمان اکثریت، اساسا به همین دلیل، بطور قطعی شکست خورد. پیگیری سیاست‌های انحرافی سرانجام حزب را پاره پاره و بطور کل از جامعه ما جدا و آن را در انفراد و انزوی کامل قرار داد. امروز کار به آنجا رسیده است، که متاسفانه بخشی از رهبری حزب، با درنگ از جان و آزادی رهبران وقت حزب دفاع می‌کند، بجای دفاع از تاریخ حزب و حیثیت رهبران آن، دفاع آنان را از حزب و تاریخ آن، مورد تسخر قرار می‌دهد. بجای آنکه در دغدغه اتحاد انقلابی با توده‌های مردم و در جهت به عقب راندن حاکمیت بورژوازی بزرگ باشد، نگران اتحاد خود با بورژوازی برای طرد ولایت فقیه است. به همین دلیل است، که سیاست ضد ولایت فقیه حزب، هیچ خطری را برای ارتجاع در بر ندارد. به همین دلیل است، که امروز برای نخستین بار در تمام تاریخ حزب، مشاهده می‌کنیم، که ارتجاع در داخل و خارج در مقابل مشی حاکم بر حزب، در طی یک دوره طولانی، چنان سکوت رضایت‌مندانه‌ای را در پیش گرفته است، که همه ما را باید در مورد عواقب این راه به تردید و وحشت بیاندازد. اما در مقابل، هنگامی که دفاع دبیر اول وقت حزب از تاریخ حزب و سیاست آن در سال‌های پس از انقلاب منتشر گردید، ارتجاع به چنان خشم و زوزه‌ای افتاده است، که آن هم به نوبه خود در تمام تاریخ حزب بیسابقه بوده است و تردید نباید داشت، که اگر کشوده شدن این چشم‌انداز نوین نبود، ما هنوز هم در فراموشخانه ارتجاع مدفون بودیم. و می‌توان پیش‌بینی کرد، که اگر بخوایم برای یک لحظه، یک کلمه از راه دلخواه ارتجاع کام پس نهم، چه نمره‌ها و فریادهایی خواهد بود، که به آسان خواهد رفت. اما اگر برای بازگشت از این راه، همین یک دلیل را داشتیم، این یک برای ما به اندازه یک میلیارد دلیل ارزش داشت. همه این‌ها به ما نشان می‌دهد، که منجلاب در کجاست و چگونه می‌توان از غلتیدن در آن، اجتناب کرد. بنا به همین دلایل، مسئله تغییر مشی کنونی حزب، متاسفانه مسئله یک مبارزه ایدئولوژیک، بحث بیطرفانه برسر پیدا کردن یک راه حل، متقاعد کردن این یا آن گروه به این یا آن راه نیست. مسئله کمی عمیق‌تر و کمی دشوارتر از اینهاست.

دیدن خطر مافیای حجتیه و سیاست بینهایت ارتجاعي آن، لائق برای یک توده‌ای، کار بسیار پیچیده‌ای نیست. اما چرا بخشی از رهبری حزب نمی‌خواهد تحت هیچ شرایطی به میدان این مبارزه کام گذارد؟ برای آنکه این بخش می‌داند، که اگر خطر این دارودسته و ضرورت مبارزه با آن را بپذیرد، به خودی خود ناچار خواهد شد، که بپذیرد، که با نیروهایی، که در مقابل آن عمل می‌کنند، وارد یک اتحاد، ولو موقت، گردد. پذیرش این اتحاد به معنی آن است، که ما بتدریج و کام به کام به سمت ایجاد یک جبهه متحد با این نیروها و سرانجام به سمت همان سیاست حزب در سال‌های پس از انقلاب بهمن، بازگردیم و این چیزی است، که برای آنها، با راهی که در پیش گرفته‌اند و با نیروهایی، که بعنوان متحد خود انتخاب کرده‌اند، قابل قبول نیست.

چنانکه گفتیم، مبارزه ایدئولوژیک ارتجاع نه تنها بروی تاریخ حزب توده ایران متمرکز است، بلکه اساسا و در درجه اول بروی آن بخش از این تاریخ تمرکز یافته است، که به نحوی از اتحاد باستگیری حزب ما در سال‌های پس از انقلاب، در پیوند است. برای آنکه ارتجاع می‌داند، اگر اتحاد میان طبقه

اهداف نزدیک

«جبهه واحد ضد ارتجاع»

«راه توده» در آخرین روزهای تیرماه سال جاری، مقاله تحلیلی «آ.ک» را دریانت داشت. همانگونه که خوانندگان و مخاطبان این تحلیل نیز، بدون تردید، درک می کنند، مجموعه مطالب مطرح شده در این نوشته، دارای چنان اهمیتی بوده و هست، که «راه توده» برای انتشار آن تامل و برخی ریزنی ها را نه تنها جایز، بلکه الزامی تشخیص دهد؛ بویژه آنکه نویسنده مقاله تحلیلی، در نامه کوتاهی، که خطاب به «راه توده» ضمیمه تحلیل خود کرده، به صراحت، خواهان یک بحث عمومی در حزب و تلویحا جنبش چپ و کمونیستی ایران- بر سر دیدگاه های موجود حزب و جنبش چپ و کمونیستی ایران نسبت به اوضاع ایران شده است.

در ادامه تامل و تلاشی، که در بالا بدان اشاره شد، و بنظور برطرف ساختن پاره ای گسست ها و پارگی ها، که نویسنده درنامه کوتاه خود به «راه توده» (متن نامه چاپ شده است) بدان اشاره کرده است، آن قسمت هایی، که بنظور کوتاه کردن مطلب حذف شده بود، نیز بنابراین درخواست «راه توده» بصورت ضمیمه (دست نویس اولیه) دراختیار «راه توده» قرار گرفت، تا هرگونه که صلاح و ممکن است، از آن استفاده شود. «راه توده» از این ضمیمه دست نویس نیز، قسمت هایی را تحت عنوان «تزها» و ترکیب و ماهیت «جبهه» برگزیده، که همراه تحلیل اصلی چاپ شده است.

«راه توده» اعلام می دارد، که انتشار نظرات و دیدگاه ها را (در چارچوب مسائل مطروحه در این تحلیل) وظیفه خود تلقی کرده و همگان را به این بحث فرامی خواند.

تزها:

- ۱- شمار ما برای این دوران هرچه باشد، محتوای آن می تواند تشکیل یک جبهه واحد علیه حاکمیت نیروهای راست و «ارتجاع»، یا در یک کلام «جبهه واحد ضد ارتجاع» باشد. برای این که در سردرگمی فرو نرویم، باید مفهوم «ارتجاع» را از هر نظر کاملا روشن کنیم. یعنی باید پایگاه طبقاتی، نیروهای تشکیل دهنده و گرایش عمومی سیاسی آن را بدون ابهام مشخص ساخت.
- ۲- از نظر اقتصادی، پایگاه طبقاتی ارتجاع، یا راست «ارتجعی»، عبارتست از بورژوازی بزرگ تجاری و سرمایه داران و بازاریان بزرگ وابسته به قدرت، بورس بازان و دلالان بزرگ ارز و خلاصه همه طبقاتی های جامعه.
- ۳- نیروهای سیاسی تشکیل دهنده «ارتجاع»، عبارتند از: گروه بندی رسالت-حجتیه، مجلس خبرگان، اکثریت مجلس اسلامی، شورای نگهبان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز و همه افراد و جریاناتی، که به نحوی از انحاء به این گروه بندی ها وابستگی دارند.
- ۴- گرایش عمومی سیاسی ارتجاع، عبارتست از تلاش برای انحصار مطلق حاکمیت و حذف هر رقیب و نیرویی، که حاضر به اطاعت بی چون و چرا از او و خواستهای او نیست، گسترش سرکوب و اختناق، از بین بردن هرگونه نشانه آزادی های سیاسی و اجتماعی و نابود کردن هر نهاد و جریان دمکراتیک یا غیر وابسته به خود.

۵- جناح معروف به «چپ» جمهوری اسلامی، علیرغم پاره ای تضادها و تناقضات، که در درون خود دارد، اما بخش عمده و نیروی اصلی آن از یک موضعگیری قاطع ضد امپریالیستی و ضد ارتجعی پیروی می کند. حمایت و پشتیبانی کامل از این موضعگیری ها وظیفه مسلم ماست. نه تنها خود باید از آنها حمایت کنیم، بلکه باید سایر نیروهای انقلابی را نیز متقاعد کنیم، که به پشتیبانی از این جناح برخیزند.

۶- در مورد دولت هاشمی رفسنجانی و همکاری اش. سیاست صنعتی سازی سرمایه داری آنها در شرایط مشخص کشور ما، یعنی در شرایط ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی داخلی، این سیاست نمی تواند در نهایت جز به قدرت گرفتن هر چه بیشتر نیرومندترین بورژوازی کشور، یعنی بورژوازی تجاری و تضعیف بیش از پیش دستاوردها و حقوق زحمتکشانش منتهی نشود. با آگاهی بر همین ضعف و فقدان پایگاه طبقاتی داخلی است، که وی و همکاری اش چشم امید خود زایه نیروهایی در آن سوی مرزها درخته اند. دنبال کردن این سیاست در تحلیل نهایی جز به معنی تسلیم در مقابل خواست های بورژوازی تجاری در داخل و جز به معنی تمکین در مقابل باج خواهی نیروهای امپریالیستی در خارج نخواهد بود. با وجود همه اینها و با وجود انتقادات و مخالفت های بسیار جدی و اصولی، که نسبت به روش های اقتصادی داخلی و سیاست خارجی هاشمی رفسنجانی داریم و بیان می کنیم، وی و همکاری اش بطور کلی در «جبهه ارتجاع» مورد نظر ما جای نمی گیرند. بنابراین، هر جا که آنها در مسیر مبارزه با این جبهه گام بردارند، باید در مقابل تهاجمات ارتجاع مورد حمایت قرار گیرند.

۷- در مورد «ولایت فقیه»، بمنظور یک نهاد حقوقی و سیاسی (در قانون اساسی)، حزب ما موضع مشخص خود را دارد و باید داشته باشد. اما در مورد «ولی فقیه»، بمنظور یک شخص، حزب حتی در زمان آیت الله خمینی نیز معتقد بود، که این «ولی فقیه» نیست، که نتیجه مبارزه طبقاتی را تعیین می کند، بلکه این تناسب نیروهای طبقاتی است، که سرنوشت ولی فقیه را رقم می زند. از آنجایی که این تناسب امروز به نفع نیروهای وابسته به سرمایه داری بزرگ تجاری و مافیای رسالت-حجتیه برهم خورده است، بنابراین «ولی فقیه» تنها در صورتی، که نایبند و سخنگویی این نیروها باشد، می تواند در مقام خود باقی بماند. تا زمانی که این تناسب به قوت خود باقی است، با رفتن این فقیه و آمدن فقیه دیگری، هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. بنابراین مطرح کردن ولی فقیه بمنظور یک شخص، علاوه بر اینکه گمراه کننده و توهم زاست، ما را از عرصه اصلی مبارزه خارج و دست نیروهای راست گرای حاکم را در مسامت از نفوذ ماهیت نظرات و اندیشه های حزب در داخل کشور بیشتر باز می کند. موضعگیری نسبت به ولی فقیه مسئله ای است مشخص، که بر شرایط روز جنبش و نقش مشخصی، که وی در تحکیم حاکمیت نیروهای ارتجاع ایفا می کند، بستگی دارد و خواهد داشت.

۸- در چارچوب تشکیل جبهه واحد ضد ارتجاع و در راستای عقب راندن حاکمیت سرمایه داری بزرگ تجاری، ما باید از هر خواستی، که به هر شکل به مواضع ارتجاع حاکم ضربه وارد می آورد، دفاع کنیم.

۹- از آنجایی که منافع بورژوازی بزرگ تجاری و نیروهای راست ارتجعی با منافع اکثریت مطلق مردم در تضاد قرار دارد، این طبقه در چارچوب هر نوع نظام اجتماعی و هر شکل حکومتی، گرایش به سرکوب آزادی های سیاسی و هر شکل از مقاومت مردمی دارد. ازاینرو هر کس جز هر کجا از خواست برقراری آزادی های دمکراتیک پشتیبانی می کند، خواه و ناخواه در برابر آن قرار می گیرد. به همین دلیل است، که ما باید با تمام قوا از هر نیروی مدافع گسترش آزادی های دمکراتیک، پشتیبانی و با هر نیروی خواستار محدود شدن این آزادی ها، مبارزه کنیم.

۱۰- ما باید از هر نیرویی، که خواستار برکنار شدن دارنده است ارتجاع حاکم و ایجاد جامعه ای دمکراتیک است، پشتیبانی کنیم.

۱۱- باید از خواست برقراری آزادی های سیاسی و دمکراتیک، آزادی احزاب، سازمان ها و اجتماعات سیاسی و صنعتی، رعایت کامل حقوق زنان و اقلیت های قومی و مذهبی و آزادی کلیه زندانیان سیاسی دفاع کنیم.

۱۲- باید از خواست انحلال شورای نگهبان، اصلاح قانون اساسی و انتقال قدرت حاکم به مجلس نایندگان واقعی مردم، که توسط برخی نیروهای سیاسی داخلی نیز مطرح شده است، حمایت کنیم.

۱۳- باید از خواست انحلال مجلس اسلامی، که حتی توسط برخی اطرافیان رئیس جمهور نیز عنوان می شود، پشتیبانی کنیم.

۱۴- باید خواست ملی شدن تجارت خارجی، نظارت دولت بر اهرم های اصلی توزیع داخلی، مبارزه با بورس بازان، سوداگران و دلالان و واسطه های بزرگ را در جامعه عنوان کنیم.

سیاست ارتجاع حاکم، باخواست های اکثریت خلق و با خواست های بخش های مهمی از نیروهای درونی و بیرونی حاکمیت در تضاد است. همین امر زمینه را برای گسترش سریع تر مستگیری و سیاست ضد ارتجعی حزب در جامعه هموارتر می کند. پیش از آنکه همه فرصت ها از دست رود، «جبهه واحد ضد ارتجاع» را باید سازمان داد.

«اولیگارش‌های مالی» دیکتاتور جدید جهان!

ع. فرهاد

«نئولیبرالیسم»، نسخه‌ایست، که امپریالیسم جهانی به کمک آن تلاش می‌کند، سلطه خود را در تمام کشورهای جهان بازگشت ناپذیر سازد. این تلاش ناآشنا نیست، چرا که در حقیقت طی دو دهه گذشته امپریالیسم آنرا پی گرفته بود، اما اکنون و بدنبال فروپاشی اردرگاه سوسیالیسم، اجرا و پیگیری خشن این سیاست اشکال آشکارتری به خود گرفته است.

که در روسیه اکنون با شدت تمام جریان دارد و در ایران نیز دولت با بیش از ۴۰ میلیارد دلار بدهی خارجی مجری بی‌اراده آنست. خصوصاً سازی محور اساسی این برنامه است، که به ضراحت توسط «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» از دولت‌های بدهکار خواسته می‌شود. بهترین نمونه در این زمینه، اظهارات اخیر «محسن رفیق‌دوست»، فرمانده پیشین سپاه پاسداران ایران و رئیس فعلی بنیاد مستضعفان (۱) در ایران است، که در نقش هدایت کننده پرتدرت‌ترین تشکیلاتی مالی ایران، سخن می‌گوید و سرسپردگی خود را به «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» اعلام می‌دارد. او در مصاحبه با «وال استریت ژورنال»، که در روزنامه سلام سوم مرداد ۷۲ چاپ شد، می‌گوید: «در حال حاضر دولت موظف (۱) است، کارخانجات زیر پوشش خود را به بخش خصوصی واگذار کند. او، که ظاهراً مقام دولتی و اجرایی در کشور ندارد، بعنوان سخنگوی داخلی «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» برای دولت، اینگونه رطیفه اعلام می‌دارد. تاکنون پیوسته رسم این بوده است، که درباره دیکتاتوری در جهان سوم گفته و نوشته شود. به ظاهر نیز دیدن دیکتاتوری در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری چندان آسان نبوده و نیست؛ اما این دیکتاتوری وجود دارد و چهره آن بسرعت آشکارتر می‌شود. این دیکتاتوری همانا «اولیگارش‌های مالی» است. نقدینگی موجود کنسرن‌های «مولتی ناسیونال»-اکنون چنان است، که اکنون حتی کنسرن‌های بزرگ سرمایه‌ی‌دیگر را می‌خرند و در شکم خود جای می‌دهند. این نقدینگی در اختیار «اولیگارش‌های مالی»، اکنون، یعنی پس از آنکه قرض دادن، بعلت ناتوانی بازپرداخت آن توسط قرض‌گیرنده، مقرون بصرفه نیست، باید بسوی «خصوصی‌سازی کامل» سوق داده شود.

سرمایه مالی جهانی براساس نسخه «خصوصی‌سازی کامل» مایل است در همه کشورهای جهان به «مالکیت عمومی و اجتماعی-دولتی» در سطح «کامل» صنایع، منابع، خدمات و ... بسود خود پایان بخشد. و با خریدن آنها، این اهرم اقتصادی را از دست دولت‌هائی، که خود را نسبت به خواست‌ها و منافع مردم خود متعهد می‌دانند، خارج سازد.

در آمریکا طرح خصوصی‌سازی کامل، حتی بخش‌هائی از زندان‌های این کشور را نیز دربرگرفته است. نام این یورش را همچنان «تاج‌ریسم» می‌گذارند، که اروپا و دیگر کشورهای جهان را می‌پسیند. او طرح خصوصی‌سازی صنایع دولتی بود و برای اینکار حتی یک تخفیف ۱۷٪ برای خریداران قائل شد. این سیاست، که از سال ۸۰ شروع شد، اکنون تکامل یافته، در سراسر جهان اجرامی‌شود و «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» آنرا پیگیری می‌کنند. در ایران و در اجرای همین سیاست است، که اخیراً از جمله پست و تلگراف و تلفن خصوصی شده است، که با چند برابر شدن قیمت‌ها همراه بوده است.

بواندازی دموکراسی پارلمانی

در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، قدرت اجرایی هر چه بیشتر بصورت مریان در دست‌های صاحبان کنسرن‌ها قرار می‌گیرد. دیگر گویا نیازی به پنهان شدن در پشت پارلمان و مقامات حکومتی نیست. در این روزند جدید، دموکراسی‌های پارلمانی عقب زده می‌شوند و اختیارات آنها به قدرت‌های اجرایی واگذار می‌شود. دیکتاتوری مالی بدینگونه در اروپا ظاهر می‌شود. ایتالیا هم نمونه است و هم آزمایشگاه این مرحله جدید.

اعضای دولت دست راستی حاکم براین کشور، خود مستقیماً بزرگ‌ترین سرمایه‌دار کشوراند. «زیلویو برلوسکونی»، نخست وزیر ایتالیا، که در کابینه‌اش تنوع‌فشیست‌ها را سهم کرده است، یک نمونه کامل از تمایل اعمال قدرت سرمایه‌داری برای عقب راندن پارلمان در ایتالیاست. اعمال و تصمیمات او همگی حکایت از چنین تمایلی دارد. در دیگر کشورهای اروپائی کنسرن‌های مالی چشم به نتیجه این یک‌تازی دوخته‌اند و منتظر نتیجه مطلوب آن برای خود هستند.

او چگونه پارلمان را بی‌اعتبار می‌کند و قدرت را در دستگاه اجرایی متمرکز می‌سازد؟ نمونه زیر خود گویای بسیاری از واقعات است.

«برلوسکونی» در یک اقدام فاش‌کننده، فرمان آزادی ۱۵۰۰ زندانی را صادر کرد. درست شبیه فرامیتی، که «پلتسین»، رئیس جمهور روسیه، در این کشور و برخاسته از اختیارات جدید و مافوق پارلمانی، که برای ریاست جمهوری در نظر گرفته شده است، صادر می‌کند. این زندانیان عمدتاً در عملیات رشوه و فساد و مافیای ایتالیا دست داشته‌اند و مقامات بلند پایه دولتی و حزبی برای سالها در اختیارشان بوده است. پارلمان کوچکترین اطلاعاتی از صدور این فرمان نداشت.

«نئولیبرالیسم» سه هدف عمده را دنبال می‌کند:

- ۱- برقراری کامل و مطلق قدرت اولیگارش‌های مالی (دیکتاتوری «نئولیبرالیسم») بر همه کشورهای جهان؛
- ۲- بازپس گرفتن دست‌آورد‌های چند دهه گذشته اجتماعی زحمتکشان در تمام کشورهای سرمایه‌داری، و جانشین ساختن یک «دموکراسی پرزیدنیال»، بجای «دموکراسی پارلمانی»، که به هر حال نوعی حضور و کنترل اجتماعی را تأمین می‌کرد؛
- ۳- برقراری نئوکولونیالیسم مدرن در جهان سوم و کشورهای جنوب.

دیکتاتوری «اولیگارش‌های مالی»

واقعیات مربوط به کشورهای جهان سوم را باید دید، تا اشکال برقراری دیکتاتوری مالی را درک کرد. همان دیکتاتوری، که رژیم دیکتاتوری ایران نیز بسرعت خود را زیرپوشش آن قرار داده است و در واقع ایران را به اسارت در دیکتاتوری درآورده است.

بدهی کشورهای «جهان سوم» و «جنوب» به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و به بانک‌های خصوصی و در نهایت به «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» اکنون از مرز در بلیون دلار گذشته است. این یک اسارت تام و تمام است، که ظاهراً به خواست «اسیر» انجام گرفته است. آنها نیازمند پول بوده‌اند و تأمین کننده این نیاز، از سر نطقه، به این نیاز پاسخ داده است!

البته وضع در خود کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نیز بهتر از این نیست و مردم بتدریج تن به همان اسارتی می‌دهند، که در جهان سوم می‌دهند، با این تفاوت، که در اینجا «اریاب» اهل خانه‌است! بعنوان نمونه در آلمان، بدهی دولت فدرال، ایالات و شهرهای این کشور به بانک‌های خصوصی اکنون بالغ بر در بلیون مارک شده است. نه بدهکاران جنوب و جهان سوم و نه بدهکاران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، نظیر مردم آلمان، قادر به بازپرداخت بدهی خود نیستند. سود این بدهی سالانه سر به میلیارد‌ها دلار می‌زند، به نحوی، که حتی کشورهای ثروتمندی نظیر آلمان نیز در پرداخت سود و اصل این بدهی‌ها عاجز مانده‌اند. در آلمان، علیرغم سطح بالای تولید ملی، دولت چاره‌ای ندارد جز قرض بیشتر از بانک‌ها، به نحوی، که اکنون هر آلمانی در واقع ۲۵ میلیون مارک به بانک‌های این کشور بدهکار است. یعنی، دولت که خود کارگزار صاحبان بانک‌هاست، تنها بعنوان واسطه و دلال بین مردم و بانک‌ها عمل کرده است.

در کشورهای جهان سوم و جنوب، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول رسماً و آشکار هر دلاری، که در اختیار دولت‌ها می‌گذارند، آنرا ضامن اجرای برنامه‌های اقتصادی-سیاسی این «اولیگارش‌های مالی» اعلام می‌دارند. کاری،

میهن ما ایران، مشاهده کرد. برعکس، عملاً اکثریت مطلق این «رهبران» به هندستان و «امیران» غارتگران بین‌المللی و «مشاوران» آنها تبدیل شده‌اند. روزنامه آمریکایی «انترناسیونال هرالد تریبون» در گزارش مالی ماه ژوئن، اسلانی خود اعتراف کرد، «تب خصوصی‌سازی» خانم «تاچر» اکنون نسخه‌وار به سراسر جهان صادر شده است، و از اینطریق وسیله و ابزار مدرن «تئوکولونیالیستی» برای حاکمیت بر کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، بوجود آمده است. بنابه اظهار همین نشریه سرمایه بزرگ آمریکایی، تنها در ماه گذشته، ۹ شرکت بزرگ دولتی در جهان «در اختیار عموم» گذاشته شده‌اند، که از جمله کنسرن سنت پیرو، بانک کلمبیانی، پست و تلگراف و تلفن هلند، کنسرن بیمه ایتالیایی آی.ان.آ و شرکت تولید انرژی برق چینی «دونگ فانگ» بوده‌اند.

در سال‌های اخیر، یک شبکه وسیع «دلالت» برای «خصوصی‌سازی» اقتصاد ملی کشورهای «جهان سوم» ایجاد شده است. از جمله این شرکت‌ها در آمریکا "Alliance Global Privatisation Fond"، با یک سرمایه ۰.۲ میلیارد دلاری است، که رئیس مالی آن «مارک بردون» معتقد است، که «جمع معاملات خصوصی‌سازی، که امروزه در جهان جریان دارد، اکنون ۲۴۰ میلیارد دلار است، که در سه سال آینده در برابر خواهد شد».

دلالت بصورت تخصصی کار می‌کنند. در حالی که بخشی، همانند شرکت انگلیسی "Guinness Flight Global Privatisation Fond" متخصص «بازارهای پیشرفته» در کشورهای متروپل سرمایه‌داری شده‌اند، شرکت دیگر انگلیسی بنام "Foreign & Colonial Emerging Markets" اخیراً در کشور لوکزامبورگ یک دفتر «خصوصی‌سازی» ویژه برای ۲۲ کشور، که در آنها «بازار در حال رشد» وجود دارد، ایجاد کرده است. از جمله اهداف لیست «کار تخصصی» این شرکت، کشورهای پرتغال، یونان، لهستان، آفریقای جنوبی، غنا، مراکش، کره جنوبی، تایوان، هندوستان و همچنین «بازارهای اصلی امریکای لاتین» است. کنسرن‌های امریکایی، که در سال جاری بخود یک معامله ۱۱ میلیارد دلاری «خصوصی‌سازی» در کشورهای آسیایی را وعده می‌دهند، نگاه خود را همچنان از کشورهای پرسود در نیمه کره غربی، همانند مکزیک و برزیل دور نمی‌کنند.

رئیس جمهور فعلی مکزیک، «زالینس دکوراتاری»، طبق گزارش فوق‌الذکر «انترناسیونال هرالد تریبون»، «بخش بزرگی از ثروت ملی این کشور را در اختیار بخش خصوصی قرار داده است». برنامه ادامه تاراج مکزیک را کاندیدای انتخابات آینده ریاست جمهوری مکزیک، «ارستو سلیلو»، نیز اعلام داشته است. با اشاره به این برنامه، «امیلی مک لاکلین»، نماینده شرکت فوق‌الذکر انگلیسی (Foreign & Colonial)، اظهار تاسف می‌کند، که مکزیک در فروختن ثروت ملی خود «آنچنان موفق بوده است، که اکنون دیگر چیز قابل فروشی باقی نمانده است! البته حرف آقای «لاکلین» دقیق نیست، هنوز یک «هدف» باقی مانده است، آنهم انحصار نفت مکزیک "Pemex" است. آیا با ادامه سیاست «خصوصی‌سازی» در ایران، این شتر مقابل خانه ما هم خواهد خوابید؟ و نفت ایران «خصوصی» خواهد شد؟

البته آسمان همه جا به این خوش رنگی برای غارتگران «بانک جهانی» و «سندوق بین‌المللی پول» نیست. با رشد شناخت خلق‌ها از نسخه «خصوصی‌سازی» و هدف مستمره کردن مدرن جهان به نفع سرمایه‌مالی، و آنطور که و.ای. لنین در کتاب خود «امپریالیسم، بالاترین مرحله رشد سرمایه‌داری» آنرا می‌نامد، «اولیگارش‌های مالی»، مقاومت در مقابل این سیاست در سراسر جهان رشد می‌کند. این امر بویژه نزد نیروهای چپ کشورهای امریکای لاتین بوضوح دیده می‌شود. همچنین مقاومت نیروهای میهن دوست ایرانی، حتی پیرامونی رژیم حاکم بر ایران، در برابر «خصوصی‌سازی»، روز بروز فزونی می‌یابد و باید امیدوار بود، که بتواند به ادامه سیاست ضد ملی و ارتجایی به تاراج دادن ثروت‌های ملی-اجتماعی در ایران پایان بخشد و اهرم‌های اقتصاد ملی-دولتی را به نفع برقراری عدالت اجتماعی در کشور حفظ کند.

مقاومت در مقابل سیاست «بانک جهانی» و «سندوق بین‌المللی پول» تشدید می‌شود. کاندیدای سوسیالیست ریاست جمهوری برای انتخابات آینده برزیل (ماه اکتبر ۹۴)، «لوتیز ایناسیو» ("Lula")، که در مقابل کاندیدای محافظه‌کار شانس بزرگی هم برای پیروزی دارد، یکی از مخالفان سرسخت «خصوصی‌سازی» است.

مجلس روسیه «دوما» طی دوتویت رای‌گیری طرح مرحله دوم خصوصی‌سازی را رد کرد. این درحالی است، که «یلتسین» شخصاً از نمایندگان تانید طرح را طلب و تهدید کرده بود، که در صورت نظر منفی، او منتظر دوما نشسته و با صدور فرمانی، آغاز مرحله دوم خصوصی‌سازی را اعلام خواهد کرد.

«برلوسکونی» مانع تصقیب قانونی برای برادر خود شد، که متهم است ۲۰۰ میلیون مارک رشوه داده است. تا از مالیات کنسرن «برلوسکونی» کم شود. همین دو اقدام، خود به معنای نادیده گرفتن پارلمان «توه مقننه» و دستگاه قضائی ایتالیا «توه قضائیه» و سرکز امور در دست دولت «توه اجراییه» نیست؟ و اگر هست نام آن جز دیکتاتوری چیست؟

هر دو فرمان زیر فشار افکار عمومی ایتالیا و مقاومت پارلمان پس گرفته شد، اما کدام تضییع برای عدم تکرار تدارک دیده شده آنها وجود دارد؟ این دیکتاتوری متکی به کدام اهرم است؟

«برلوسکونی» صاحب چند کنسرن بزرگ در ایتالیا، صاحب چندین شبکه تلویزیونی، مالک کلوب فوتبال میلان و ... است و تعدادی از وزرای او، از جمله مدیران کنسرن «فین‌این‌وست» ایتالیا هستند.

دیکتاتوری جدید در اروپا، که ایتالیا می‌تواند نخستین آزمایش آن باشد، چگونه دیکتاتوری است و کدام اهداف را دارد؟ براندازی «دموکراسی پارلمانی» به نفع «دموکراسی پرزیدنیال» (همان صلی، که در روسیه جریان دارد)، جمع قدرت سیاسی در دست دولت، قائل شدن نقش محدود و آماری به پارلمان، وابسته کردن هر چه بیشتر دادگستری به دولت، خصوصی‌سازی هر چه بیشتر وسائل ارتباط جمعی (مطبوعات، رادیو و تلویزیون) و قرار دادن آنها در خدمت سرمایه‌داری. تنها در صورت اجرای چنین طرحی، یورش نهائی به دست‌آورد‌های زحمتکشان طی چند دهه گذشته و تحت تاثیر مستقیم اردوگاه سوسیالیسم و مبارزات صنفی-سندیکائی آنها، ممکن خواهد شد و این همان حقیقتی است، که سرمایه‌داری بر آن واقف است و برای دستیابی به آن خیز برداشته است.

در پاسخ به برنامه دولت «برلوسکونی»، دبیر حزب کمونیست ایتالیا، «برتیغونی»، با اشاره به لژ فراماسونری ایتالیا و عضویت «برلوسکونی» در آن، اظهار داشت، این دولت، یعنی حاکمیت مستقیم سرمایه، که با «برنامه از بین بردن حقوق و امنیت اجتماعی زحمتکشان و خصوصی‌سازی اقتصاد» قدرت را در دست گرفته است.

همانند کوشش ناموفق دولت دست‌راستی فرانسه، دولت «برلوسکونی» نیز می‌خواهد برای جوانان «حقوق زیر تعرفه حداقل» بوجود آورد. هدفی، که دولت آلمان، با تصویب قانون «خصوصی کردن» وظیفه بازاریابی کار وزارت کار این کشور، دنبال می‌کند.

دولت‌های سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته می‌خواهند بجای قراردادهای دستجمعی و سراسری، قراردادهای دستمزد را برای هر کارخانه و شرکت قانونی سازند، و از این طریق، نقش سندیکاها و احزاب کشور را در دفاع از حقوق زحمتکشان از بین ببرند.

با تغییر قانون «انتخابات نسبی»، یعنی انتخاب نماینده احزاب برپایه نسبت آراء بدست آورده در انتخابات، و با برقراری انتخابات برپایه اکثریت آراء، آنطور که از جمله در انگلستان و امریکا حکمفرما است، سرمایه‌داری می‌کوشد، نفوذ احزاب توده‌ای را محدود سازد و آنها را مجبور کند، خواست‌های خود را «تعدیل» دهند، به امید آنکه به پارلمان راه یابند.

کم کردن حقوق دوران بیکاری و محدود ساختن مدت پرداخت آن (هدفی، که از جمله وزیر مالیه آلمان دنبال می‌کند) و همچنین محدود کردن مقدار «کمک‌های اجتماعی» و رساندن آن به سطح استفاده از «آشپزخانه‌های فقرا»، که عمدتاً توسط کلیساها و دیگر سازمان‌های خیریه (آنطور که در امریکا متداول است) اداره می‌شود، از دیگر اهداف «تعدیل» در جوامع متروپل سرمایه‌داری است.

اولویت در برنامه «خصوصی‌سازی کامل» اولیگارش مالی «بانک جهانی» و سندوق بین‌المللی پول، را رشته‌های پرسود و درآمد و رشته‌های استراتژیک اقتصاد ملی دارا هستند؛ همانند رشته‌های بیمه، تولید انرژی، وسائل ارتباط عمومی (تله‌کومونیکاسیون)، بانک‌ها و ...

تئوکولونیالیسم مدرن

«نلسون ماندلا»، اولین رئیس جمهور آفریقای جنوبی پس از پایان دوران آپارتید، که اشتهای خریداران «اقتصاد ملی» آفریقای جنوبی را شناخته است، برای چندمین بار اخیراً اظهار داشت، که او «خصوصی‌سازی» را رد می‌کند، بویژه آنکه، با توجه به عدم توانائی مالی اکثریت مردم (اسیاهوست) در کشور، «خصوصی‌سازی» ادامه آپارتید به شکل جدید خواهد بود. البته چنین موضع روشن و صریحی به نفع اکثریت مطلق مردم کشورهای «نیهان سوم» و «جنوب» را نمی‌توان نزد همه رهبران و سیاستمداران این کشورها، از جمله در

خامنه ای به رفسنجانی:

اول تکلیف بدهی ها را روشن کنید، سپس استعفاء بدهید!

بدنبال حوادث ناشی از انفجار در حرم امام رضا و تبلیغات هائنگی، که رژیم در چارچوب برخورد هایش با سازمان مجاهدین خلق در ایران راه انداخت و انفجار مرکز یهودی ها در آرژانتین، که منجر به کشته شدن یکصد نفر شد، و سرانجام قیام توده ای مردم قزوین، یک سلسله نقل قول ها از زبان مسئولین طراز اول رژیم در تهران بررسی رفسنجانی است.

از جمله گفته می شود، که هاشمی رفسنجانی بدنبال اعتراض هائی، که از سوی علی خامنه ای متوجه او شده است، آمادگی خود را برای کتاره گیری از پست ریاست جمهور اعلام داشته است. گفته می شود، که خامنه ای به او گفته، «اول تکلیف قرض هائی را، که برای ملکیت ببار آورده اید و روی دست نظام گذاشته اید، روشن کنید!»

این شایعات همزمان شده است، با گفته های «ناطق نوری»، رئیس مجلس اسلامی در سفر به همدان، که طی آن بارها در نطق های خود از حذف سوسپیداها دفاع کرده و گران و ناراضی عمومی از آنرا یک نوع تبلیغات دروغ اعلام داشته است!

سفر «ناطق نوری» به همدان پیش از شورش مردم در زاهدان و قیام قزوین صورت گرفته بود و در واقع در محافل دولتی، آنرا از جمله سفرهای مربوط به تدارک کاندیدائی برای ریاست جمهوری قلمداد کرده بودند! این اظهارات ناطق نوری در همان همدان نیز با واکنش تند مردم روبرو شده بود و مطبوعات نیز ناچار شدند، بدان بپردازند و آنرا تلویحاً سخنان غیرمسئولانه و نادرست رئیس مجلس (۱) اعلام دارند.

بدنبال قیام قزوین، مجلس اسلامی، هنگام بررسی برنامه ۵ ساله دوم، علیرغم نظر رئیس مجلس و تایید واقعی اکثریت نمایندگان، به ناچار از عدم حذف سوسپیدا اساسی ترین اقلام مورد نیاز مردم حمایت کرده و بدان رای دادند. در واقع، در حالیکه قیام مردم قزوین به ظاهر سرکوب شد و قوای نظامی حکومت مدعی شکستن آن شد، این قیام تاثیر مستقیم روی مصوبه مجلس درباره طرح برنامه ۵ ساله دوم در تأیید سوسپیداها گذاشت و رژیم در مجروح خود در برابر خواست های اقتصادی مردم ناچار به عقب نشینی شد.

همکاری نظامی ارمنستان و آمریکا

رئیس جمهور ارمنستان در سفر به آمریکا یک موافقتنامه نظامی را با آمریکا به امضاء رساند. قرار است ارمنستان نیز به طرح صلح پیمان نظامی ناتو بپیوندد. رئیس جمهور ارمنستان در وزارت دفاع آمریکا با وزیر دفاع این کشور دیدار و مذاکره کرد.

اجلاس «هرات» بدون نتیجه پایان یافت

اجلاس گسترده سیاستمداران شناخته شده افغانی، که از مدت ها پیش و بسنظور جلوگیری از ادامه جنگ در این کشور و خطر تجزیه کامل آن در هرات تشکیل شده بود، به کار خود پایان داد. این اجلاس و مبتکران آن موفق نشدند، تا رقبای اصلی احزاب اسلامی را در این اجلاس، که در شهر هرات و به ابتکار ژنرال «اسماعیل» (تورن اسماعیل)، فرماندار این شهر، تشکیل شده بود، حاضر کنند. یکی از اصلی ترین طرف های جنگ افغانستان «حکمتیار» (پشتو)، و متحد نزدیک او ژنرال «دوستم» (ازبک)، حاضر به شرکت در این اجلاس نشدند. سرشناس ترین چهره ای، که در این اجلاس شرکت داشت، «امان الله خان» بود.

این اجلاس بدون دست یابی به یک طرح اجرایی پایان یافت و در آخرین سامات بریائی آن، کابل و مناطق تحت نفوذ و تسلط حکمتیار توسط قوای تحت فرمان «ریائی» (رئیس جمهوری)، و حکمتیار (نخست وزیر)، موشک باران و بشاران هراتی شد.

(بدلیل کمبود جا و فشرده بودن مطالب این شماره، امکان انتشار اخبار مربوط به این اجلاس فراهم نشد)

یکی از مسائل عمده برای تحمیل نسخه «خصوصی سازی» به کشورهای «جهان سوم» و «جنوب»، که از طریق بکار بردن «قرض و اعتبار»، توسط «بانک جهانی» و «صندوق بین المللی پول»، بخدمت گرفته می شود، «کمبود مزمین بودجه» این کشورهاست. کمبود بودجه ای، که بخش عمده آن از طریق فروش های کلان اسلحه و دیگر واردات بی رویه و همچنین با تاراج به ثمن بخش متابع زیرزمینی، ثروت های ملی این کشورها و استثمار نیروی کار ارزان آنها توسط نیروهای امپریالیستی، بوجود آمده است.

«دوئل اچوس»، که از طرف بانک امریکایی مستقر در نیویورک بنام "Investbank Aideo Group" برای خصوصی سازی و خرید ثروت های ملی و اجتماعی کشورهای افریقائی مسئول شده است، از «اهرم های بسیار موثری» صحبت می کند، که می توان از آنها، بعنوان وسیله فشار برای «تصحیح جهت» دولت های محلی، استفاده کرد. او از جمله از «کمبود مزمین بودجه» این کشورها، بعنوان چنین اهرم هائی نام می برد.

تحمیل ورشکستگی اقتصادی به کشورهای شرق اروپا و کشورهای بیرون آمده از فروپاشی اتحاد شوروی سابق و بویژه روسیه، که موجب ایجاد یک کمبود بودجه میلیارد دلاری در این کشورها شده است، دقیقاً به وسیله ای برای تحریک اشتهای سرمایه داران امریکایی، آلمانی، فرانسوی، انگلیسی و ژاپنی تبدیل شده است، برای جلب «سرمایه گذاری» آنها و یا دقیقتر برای غارت «ثروت ها و مالکیت های اجتماعی» در این کشورها.

اخیر «نیویورک تایمز» مقاله ای از «ژوزف بلدزی»، «پرفسور مدیریت از دانشگاه امریکایی روتگرز»، که بعنوان «مشاور دولتی» در «خصوصی سازی» به دولت «پلتین» قرض داده شده است، انتشار داد، که وظیفه آن آرامش بخشیدن به سرمایه گذاران آینده امریکای در روسیه است. پناپه نوشته او، «بجز چند مورد استثنائی»، جریان «بازگشت» (Konversion)، که در کنترل وزارت خصوصی سازی در مسکو است، بخوبی پیش می رود. ۱۴ هزار کارخانه بزرگ تولید غیرنظامی، که ۱۵ میلیون کارگر و کارمند دارد، خصوصی شده اند. اگر هم فعلاً در دوره اول، سهام بطور عمده بکس سهام بلامعوض ۱۰ هزار روبل Voucher، به کارمندان این مراکز تولید واگذار شده است، نگران نباید بود. در مرحله بعدی وضع به نفع «خریداران آزاد» عوض خواهد شد. تاکنون ۲۰ درصد کارگران کارخود را از دست داده اند. بعضی آنکه «تور اجتماعی» برای بیکاران ایجاد شد، یک پنجم دیگر آنها نیز بیکار خواهند شد. آنوقت البته زمان برای «خریداران آزاد» فرا می رسد، تا سهام دوره اول را به ثمن بخش از بیکاران بخرند.

آیاصراحت بیشتری برای تحمیل تئورکولتالیسم مدرن به خلق های کشورهای «جهان سوم»، «جنوب» و حتی کشورهای سوسیالیستی سابق، ضروری است؟ امپریالیسم می گوید با اصرار سیاست «تئولبرالیسم»، در عین حال راه فراری از «بحران ساختاری» مستولی به شیوه تولید سرمایه داری را، بیابد. بدون تردید این «راه حل»، یعنی راه تحمیل فقر و گرسنگی به میلیاردها انسان در «جهان سوم» و «جنوب» و غارت ثروت های طبیعی و نیروی انسانی آنها، و همچنین تحمیل «جامه سه چهارمی» به مردم کشورهای متروپل، به معنی نجات از بحران ساختاری حاکم بر سیستم سرمایه داری نیست و نخواهد بود.

سیاست امپریالیستی تقسیم مجدد جهان، تحت عنوان «نظم نوین جهانی»، بشهادت ۵۰ جنگی، که در چند سال اخیر پس از فروپاشی اتحاد شوروی در جهان برپا شده است، خطر جنگ، از جمله جنگ اتمی را، بعنوان یک وسیله فرار از بحران سیستم، تشدید کرده است. سرمایه داری قادر است برای «نجات» خود، حیات بشری را به فاجعه «آپوکالیپسی» نیز دچار سازد.

این تئوری، که سرمایه داری زیر فشار بار بحران، بخودی خود فرو خواهد پاشید، نادرستی خود را در تمام ایفاد نشان داده است. از اینرو مبارزه علیه خطر آپوکالیپسی نابودی حیات بشری در جهان، بدون یک مبارزه خستگی ناپذیر برای پشت سر گذاشتن سیستم سرمایه داری و برقراری جامعه سوسیالیستی، به نتیجه نخواهد رسید. باید برای جلب همه نیروهای میهن دوست و انسان دوست علیه سیاست ضد انسانی امپریالیسم، که هدف آن برقراری کامل حاکمیت سرمایه مالی بر جهان است، مبارزه خستگی ناپذیری را سازمان داد.

ایرانی های مهاجر

مطبوعات امریکا، در تحلیل و تفسیر مهاجرت ایرانیان به این کشور، از جمله می نویسند، که در حال حاضر در این کشور ۲۲۰ هزار پزشک و مهندس ایرانی بسر می برند. جمع پناهندگان رسمی ایرانی در امریکا را تا مرز یک میلیون تخمین می زنند.

طرح حمله نظامی امریکا به کوبا

الف. مزداک

اشغال سفارتخانه ها و سپس ورود ارتش امریکا در حمایت از امنیت سفارتخانه ها در «هاوانا»، بخشی از طرح کودتائی امریکا در کوبا است. کاسترو: دشمن می خواهد بذرترس در کوبا بپاشد، مردم باید روحیه مبارزه جوئی را تقویت کنند.

در امریکا، طرح نظامی حمله به کوبا در حال تدوین است؟ برای اجرای این طرح متحدین امریکا در اروپا توافق و یا بی تفاوتی خود را اعلام داشته اند؟ در صورت وقوع چنین حمله ای، واکنش مردم کوبا و سپس کشورهای امریکای لاتین چگونه خواهد بود؟

این سئوالات اخیرا و بدینال انتشار باصطلاح يك مقاله تحقیقی در مجله نظامی «ارگان رسمی ارتش امریکا» مطرح شده است. در این مقاله منتشره، نویسنده، که ظاهرا يك سرهنگ ارتش امریکاست، کوبا و بازتاب های یورش نظامی به آنرا، با سومالی و پاناما مقایسه کرده است. براساس طرح نظامی یورش به کوبا، که در مجله فوق الذکر انتشار یافته، امریکا بعنوان نخستین هدف، سفارتخانه های کشورهای خارجی را در «هاوانا» در نظر دارد. براساس این طرح، ظاهرا ابتدا عوامل امریکا و شورشیان سفارتخانه ها را در هاوانا اشغال می کنند، سپس ارتش امریکا به حمایت از آنها وارد عمل خواهد شد.

زمره هائی، که درباره این طرح جدید امریکا شنیده می شود، حکایت از آن دارد، که ۲۵ سال محاصره اقتصادی و طرح های متعدد برای تئور «کاسترو»، رهبر کوبا، حمله نظامی به این کشور و امید بستن به سقوط حکومت، پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم همگی ناکام مانده است و اکنون «پنتاگون»، که تاکنون در انتظار سقوط خود به خود کوبا پس از فروپاشی اتحاد شوروی نشسته بود، چاره دیگری را برای پایان بخشیدن به حکومت سوسیالیستی در کوبا می اندیشد.

سرهنگ «جنری ب»، نویسنده مقاله باصطلاح تحقیقی در مجله نظامی، می نویسد: «شواهد متعدد نشان می دهد، که کوبا برای ارتش امریکا مبارزتی به مراتب قوی تر از سومالی و پاناما می باشد.»

در این گزارش، حوادث پس از اشغال نظامی کوبا چنین ارزیابی شده است: ۱- احتیالا برخی ژنرال های ارتش کوبا منفل خواهند شد؛ ۲- کاسترو به ظاهر به مرگ طبیعی خواهد مرد؛ ۳- شورش ها بالا خواهد گرفت و این جزیره گرفتار هرج و مرج خواهد شد.

در گزارش منتشره در مجله نظامی ارتش امریکا، همچنین توصیه می شود، که امریکا خود را آماده نخستین لحظات پس از درگذشت «کاسترو» باید بکند! ارتش امریکا باید آماده کنترل اوضاع آشفته کوبا، پس از درگذشت رهبر آن باشد و ضمن تثبیت اوضاع، برقراری «دمکراسی» (۱۴) را در این کشور تضمین کند.

مجله ارتش امریکا جانی تردید و دودلی باقی نمی گذارد و باصراحت مفهوم «بازگشت به دمکراسی» را اینگونه تشریح می کند: «مهم ترین مسئله، پس از حذف کاسترو و سقوط حکومت او در کوبا، همانا مربوط به حقوق مالکین و صاحبان ثروت است! باید برای اعاده مالکیت اشخاص بر ثروت های پیش از انقلابشان، پیش بینی های لازم را کرد. باید این احتمال را از نظر دور نداشت، که از ارتش امریکا تقاضا شود، تا در این جو ملو از احساسات، راهنثائی های قضائی و مدیریت پلیسی خود را برای کنترل اعاده مالکیت ها، ارائه

دهد؛ حتی امکان دارد، بنظر برخی ها (...؟)، دخالت در سیستم ثبت اسناد کوبا و اعاده مالکیت ها توسط قدرت مسلط، ناخوشایند باشد. اما چاره چیست؟ اینک سناریوی اشغال کوبا (در صورت مرگ به ظاهر طبیعی کاسترو، اشغال سفارتخانه ها و ...) تا چه حد تدقیق شده است، در نکات زیر، که از مقاله مشروحه مجله ارتش امریکا برگرفته شده است، قابل حدس است. در این مقاله ضمن برشماری درس های ناشی از حمله به عراق، سومالی، پاناما، کردستان عراق، نویسنده یادآور می شود، که ارتش امریکا برای استقرار در کوبا باید دارای ساختاری معنی باشد. این ساختار بدین شکل تشریح می شود: «بنظر من (نویسنده مقاله) پیشنهاد های ارتش امریکا، مبنی بر حملات واحدهای مجهز به سلاح های سنگین به کوبا، باید پذیرفته شود. نداشتن تردید در برخورد نظامی در ابتدای امر، حائز چنان اهمیتی است، که موفقیت دراز مدت در امور مختلف پلیسی-اطلاماتی-قضائی-پزشکی را برای نیروی مستقر شونده فراهم می سازد. همچنین امور حمل و نقل نظامی-انتظامات-جنگ روانی و وظائف مهندسی در این حمله نظامی باید دارای ساختار معنی باشد.»

در این مقاله، نویسنده، در حالیکه زوایای مختلف حمله نظامی به کوبا را می سنجد، در عین حال دارای تصویر مثبتی از روحیه مردم و مقاومت آنها در برابر اشغالگران ندارد و بهین جهت می نویسد: «... موافقت مردم کوبا با حمله ارتش امریکا به این کشور، مهمترین و در عین حال نامعلوم ترین مسئله است. نباید این واقعیت را انکار کنیم، که ما (امریکا) از اخلاق سیاسی و یکپارچگی ملت کوبا در دفاع از انقلابشان و دست آوردهای آن اطلاع داریم؛ بهین جهت هر نوع مقایسه کوبا با کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا اشتباه است. هر نوع امید دولت های محافظه کار غرب (جهان سرمایه داری) به سرنوشت مشترک کوبا و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و طی شدن روندی مشابه، تنها خود فریبی است!»

مجله ارتش امریکا به حقیقتی اشاره می کند، که واقعا هم انکار آن ممکن نیست. وضع دشوار کنونی مردم کوبا و دفاع آنها از انقلاب، علیرغم همه این دشواری ها، خود دلیلی است بر عمق انقلاب در جامعه و روحیه انقلابی مردم این کشور. با یقین به همین شناخت است، که امپریالیسم امریکا امید خود را به سقوط خود به خود کوبا روز به روز بیشتر از دست می دهد و اکنون یورش نظامی را زمره می کند. نیکسون در آخرین اظهارات پیش از مرگش همان گفته هائی را تکرار کرد، که «هنری کیسنجر»، مشاور همیشگی او، هنوز آنرا در مقالات و تفسیرهایش تکرار می کند: «مسئله کوبا آنقدر جدی است، که ما نمی توانیم آنرا به ملت کوبا واگذار کنیم!» این سخن به منتهای صدور فرمان برای دخالت مستقیم در امور داخلی يك کشور است. امپریالیسم امریکا بی پروا و با گستاخی تمام از تعیین سرنوشت يك کشور توسط ارتش امریکاسخن می گوید. باید با این یورش مقابله کرد و برای این کار باید از تمام نیرو برای دفاع از کوبا سود جست. سندیگاها، کلیساها و دیگر نیروهای مذهبی دمکرات، احزاب مترقی و گروه های طرفدار هبستگی با مردم کوبا، متحدان نزدیک احزاب کمونیست و نیروهای چپ برای دفاع از کوبا قلمداد می شوند. دفاع از کوبا را باید به هر شکل ممکن به عرصه تظاهرات و هبستگی های جمعی در شهرها کشاند و در هر نوع جنبشی، که بدین منظور بپا می شود، حضور یافت.

با آگاهی از توطئه های جدید امریکاست، که مجلس ملی کوبا این جمله از نطق اخیر «فیدل کاسترو» در اجلاس پارلمان این کشور را، يك شعار ملی اعلام داشته است: «دشمن سعی می کند، در کوبا بذرترس بپاشد، تا ثبات اخلاقی ما را متزلزل کند. باید باتمام قوا بایستیم و به مقاومت ادامه دهیم. مردم کوبا باید بیش از گذشته روحیه مبارزه جوئی را در خود برانگیزند و تقویت کنند.»

کانادا، تحریم اقتصادی کوبا را لغو کند

کانادا از ۱۶ سال پیش (زمان فعالیت کوبا در آنگولا) به درخواست امریکا در تحریم اقتصادی کوبا شرکت نمود. این تحریم در تاریخ ۲۰ ژوئن بوسیله «آندره اورت»، وزیر امور خارجه کانادا، رسماً لغو شد. نامبرده اظهار نمود: «مدهاست، که جنگ سرد به اتمام رسیده. ملت کوبا بدلیل رکود اقتصادی دچار کمبود مواد غذایی شده و کانادا مایل بکمک می باشد. این اقدام کانادا بعد از برگزاری نشست سران ۲۱ کشور Ibero (کشورهای آمریکامرکزی و جنوبی، اسپانیائی و پرتغالی زبان) در کلسیا (کاراتاکنا) انجام گرفت، که مجمع فوق خواستار شد: تا از تحریم های اقتصادی و مالی یک جانبه و تصمیات اجباری که از پیشرفت تبادلات آزاد تجاری در سطح بین المللی جلوگیری می نماید و باعث صدمه به اقوام «ایبرو»-آمریکایی می شود، باید جلوگیری شود.

گزارشی از سمینار «هامبورگ» با شرکت کمونیست های آلمان

وضع جهان و وظائف

«کمونیست ها»

فد شیورین

حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیالیست دمکرات آلمان در تاریخ ۲۵ ژوئن یک سمینار علمی برگزار کردند. این سمینار در شهر هامبورگ آلمان و با شرکت ۶۰ عضو از هر دو حزب و همچنین برخی از گروه های کمونیستی مستقل از دو حزب نامبرده در آلمان تشکیل شد و هدف از آن، اطلاع از نتیجه تحقیقات ۲ گروه کار و بحث روی موارد مطرح شده در این گزارش ها و تحقیقات بود.

گروه های کار در گزارش تحقیقاتی خود به سه پرسش بسیار مهم پرداختند، که عبارتند از:

۱- خیزش دور سوم آغاز ساختمان سوسیالیسم در سراسر جهان و اصول پایه های جهانی بودن این خیزش؛

۲- نیروهای مولده ساختمان سوسیالیسم؛

۳- وظیفه و نقش احزاب کارگری و کمونیستی در دوران جدید.

از جمله انگیزه های تشکیل چنین سمینارهایی، از دست رفتن امکانات عظیم تبادل نظر، چاپ، ترجمه و دیدارهای نوینی بین احزاب کمونیست سراسر جهان است، که پس از فروپاشی اردرگاه سوسیالیسم و بویژه از دست رفتن امکانات عظیمی، که حزب کمونیست اتحاد شوروی از این نظر فراهم می کرد، پیش آمده است.

«راه توده» با آگاهی از این دشواری نوین برای جنبش کمونیستی بود، که در همان نخستین شماره دوره دوم خود اعلام داشت، که از جمله اهداف مهم انتشار دوره دوم «راه توده» انتشار اخبار، دستاوردهای تئوریک و سیاسی احزاب کمونیست جهان پس از فروپاشی اردرگاه و با انگیزه مطلع ساختن توده های ما و دیگر اعضای سازمان ها چپ و کمونیستی ایران از این تلاش های نوین و دست آوردهای جدید - در حد توان خود- است.

ما سه پرسش مطرح شده در گزارش گروه های کار راه، که در سمینار «هامبورگ» در اختیار شرکت کنندگان قرار گرفت، در سه بند و بصورت خلاصه منتشر می کنیم:

۱- آیا خیزش نوین برای ساختمان سوسیالیسم، بدون حضور فعال کشورهای بزرگ سرمایه داری امکان پذیر است؟

گروه تحقیق معتقد است: با توجه به پیوند و ارتباط رشدیابنده اقتصاد و سیاست در جهان معاصر، امکانات عظیم کشورهای بزرگ سرمایه داری در حد نفوذ و تاثیرگذاری مستقیم روی جنبش ها و جریانه های سوسیالیستی در حد خفه کردن آنها در نطفه و یا منحرف ساختن آنها از مسیر واقعی، یورش و خیزش نوین برای برپایی جامعه سوسیالیستی در شرایط کنونی، قسط زمانی قابل تصور است، که در این خیزش نوین، کشورهای بزرگ سرمایه داری، نیز سهیم شوند و تعداد هر چه بیشتری از این کشورها به جنبش نوین پیبوندند. بهمین جهت نقش احزاب کمونیست و نیروهای چپ، با در نظر داشت این واقعیت در جوامع سرمایه داری، مشخص می شود.

البته خواست و نیاز پیروستن کشورهای بزرگ سرمایه داری به جنبش نوین ساختمان سوسیالیسم هرگز به معنای عدم حمایت و کم بهاء دادن به نقشی نیست، که کشورهای دارای نظام سوسیالیستی در جهان کنونی ایفاء می کنند. بهمین جهت است، که باید باتمام توان از سوسیالیسم و دولت انقلابی در کوبا و دیگر دولت ها و کشورهای سوسیالیستی حمایت کرد. از این چشمه های باقی مانده سوسیالیستی، علیرغم همه دشواری ها، باید دفاع کرد، زیرا آنها نماد هسته های مقاومت نیروی نو نیز هستند.

گروه کار و تحقیق اعتقاد دارد، که اما زشد سوسیالیسم در این کشورها نیز، در گرو فراهم شدن شرایطی در کشورهای بزرگ سرمایه داری است، که امکان خیزش جدید برای به عقب راندن سرمایه داری را فراهم سازد. بمنظور سرعت بخشیدن به این درک و فراهم ساختن شرایط لازم، بمنظور خیزش جدید، تقویت همکاری بین المللی احزاب کمونیست و کارگری ضرورتی اجتناب ناپذیر است. هر نوع تصمیم عملی و تقسیم توان باقی مانده و در عین حال محدود انسانی و مالی احزاب کمونیست، لازم است این درک صورت گیرد.

۲- خیزش جدید برای ساختمان سوسیالیسم، به یک نیروی مولده سوسیالیستی- طراز نوین نیازمند است. در صورت چنین نیازمندی، این نیروی مولده در رقابت در سیستم سرمایه داری و سوسیالیستی چه پیامدهایی را در پی خواهد داشت؟

... یورش و خیزش جدید برای تغییر روابط تولید - بدون تردید- لازم است و باید با برنامه و پیشگامی نیروهای طرفدار سوسیالیسم همراه باشد. تجربه گذشته نشان می دهد، که رشد طراز نوین نیروهای مولده را بدینگونه می توان ارزیابی کرد: نیازهای انسانی و رشد آنها، دیگر در چارچوب منافع سودجویانه سرمایه داری نخواهد گنجد و به سخن دیگر، بشریت دیگر از سرمایه داری دنباله روی نخواهد کرد. انسان، در رابطه با جهان و طبیعت و لزوم دفاع از حیات آن در آینده، از هم اکنون در مقابل نظام سرمایه داری صف کشیده است. در ارتباط با تولیدات مصرفی نیز در کشورهای بزرگ سرمایه داری درک نوینی بسرعت شکل می گیرد، که با سیستم تولید سرمایه داری در تضاد است. «تولید» هرچه بیشتر، که بعنوان پیروزی سرمایه داری مطرح می شدند، اکنون دیگر ارزش و اعتبار گذشته را ندارند. ارزش و اعتبار مصرف این تولیدات کاهش می یابد. تولیدات، «ارزش مصرف» واقعی خود را، در برابر «ارزش معاوضه» و سودجویی از آنها، بازمی یابد. ویژگی رشد طراز نوین معده شدن «ارزش مصرف» تولیدات در برابر «ارزش معاوضه» آنها است. همزمان با این واقعیت، یعنی به عقب راندن تولید سودجویانه در نظام سرمایه داری، که با فضولات همراه است، بنظر می رسد، که فرهنگ برطرف ساختن نیازهای واقعی، جای شتاب غیرعقلانه مصرف را می گیرد.

۲- نقش احزاب کمونیست در خیزش جدید برای ساختمان سوسیالیسم چیست؟

گروه های کار، در گزارش خود، تصریح کردند، که شکل و ساختار احزاب کمونیست در دوران های تاریخی مشخصی، برای رسیدن به ساختمان سوسیالیسم از اهمیت ویژه ای برخوردارند، اما پیش می آید دوران هایی، که اشکال تشکلی نیروهای کمونیستی در مرکز توجه نیستند، بلکه تاثیرگذاری کیفی آنها اهمیت دارند. برای خیزش جدید بمنظور ساختمان سوسیالیسم، این یک نکته و امر محوری نیست، که نیروهای کمونیستی در یک حزب یا چند حزب کمونیست واحد فعالیت کنند و یا آنکه بصورت تشکلی های کمونیستی در احزاب دیگر فعالیت کنند، مسئله مهم، خیزش جدید، بهر شکل ممکن، است. این گونه امور نباید مانع خیزش جدید شود. هیچ مانعی نباید بر سر راه ارتباط با گروه بندی های کمونیستی در احزاب سوسیالیست و یا سوسیال دمکراتیک بوجود آورد. (این امر در اشاره به وضع موجود در جنبش کمونیستی آلمان پس از فروپاشی آلمان دمکراتیک و تشکیل حزب سوسیالیست دمکراتیک از دل حزب کمونیست آلمان دمکراتیک است. تجزیه گذشته نشان می دهد، که راه حل های ویژه در کشورهای مستقل، هرگز قابل تمسیم نیستند و نمی توانند نمونه قابل تقلید باشند. هر کشوری، باتوجه به شرایط ویژه خود، راه های رسیدن به هدف را برمیگزیند، همچنان که حزب کمونیست فرانسه و احزاب دیگر چنین می کنند)

بر همین اساس گروه های کار تصریح می کنند:

الف- جریانات کمونیستی وظیفه دارند در جهت محتوای نوین جنبش کمونیستی، جهت گیری ها در احزاب مترقی، چپ و دمکرات را بسوی سوق دهند، که آنها بتوانند بصورت روزانروز در جهت انشای غیرقابل ادامه نظام سرمایه داری حرکت کنند؛

ب- برپایه این نگرش، تدارک اقداماتی علیه قدرت مافوق سرمایه، علیه مشخصات ضد دمکراتیک سرمایه داری، علیه تمایل آن به از بین بردن طبیعت و صلح در جهان، از وظائف گروه بندی های مرتبط با احزاب مترقی و دمکراتیک است.

کارزار دفاع از «عموئی» را گسترش دهیم!

در ادامه کارزار برای دفاع از «محمدعلی صومئی»، قدیمی‌ترین زندانی سیاسی جهان، به «راه توده» اطلاع رسیده است، که اخیراً در نیویورک نام‌های خطاب به سازمان مفویین‌المللی (شعبه آمریکا-نیویورک) تهیه و ارسال شده است. رونوشت این نامه، که شامل شرح حال سراسر درد و رنج و زندان «محمدعلی صومئی»، بدلیل پافشاری بر اعتقاداتش می‌باشد، تاکنون در اختیار بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی در آمریکا، مجامع حقوقی و همچنین مراجع مسئول در جمهوری اسلامی قرار گرفته است.

از جمله سازمان‌ها و مراجع دریافت کننده این نامه عبارتند از:

- گروه مراقبت از حقوق بشر در خاورمیانه (میدل ایست راج)؛
- پطروس پطروس غالی - سازمان ملل متحد؛
- رینالدو کالیاندینیل - فرستاده ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر به ایران؛
- انجمن بین‌المللی ضد شکنجه در سازمان ملل متحد؛
- دفتر حقوق بشر در سازمان ملل متحد؛
- شورای ملی کلیساها در نیویورک، که بیش از ۲۵ شاخه مذهبی در آن عضویت دارند؛
- گروه حقوق بشر مجلس عوام انگلستان؛
- کمال خرازی (نماینده ایران در سازمان ملل متحد)؛
- علی اکبر هاشمی رفسنجانی - ریاست جمهوری اسلامی ایران؛
- علی خامنه‌ای (رهبر مذهبی و ولی فقیه جمهوری اسلامی)؛
- محمدیزدی (رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی)؛
- علی محمد بشارتی جهرمی (وزیر کشور در جمهوری اسلامی)؛
- علی اکبر ولایتی (وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی)؛
- سعید رجائی خراسانی (سخنگوی کمیته حقوق بشر مجلس شورای اسلامی)؛
- بصورت همزمان، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، شاخه آمریکا، طی نامه‌ای خطاب به سازمان مفویین‌المللی، بمنظور بخشی از اپوزسیون دمکراتیک ایران نسبت به ادامه زندان «محمدعلی صومئی» با ۲۷ سال سابقه زندان، در دو نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی، اعتراض کرده است.
- از نیویورک، همچنین توضیح زیر در ارتباط با خبر شماره ۲۲ «راه توده» درباره یک گردهمایی دریافت شده است:

گردهمایی مورد نظر، فقط بمنظور دفاع از زندانیان سیاسی برپا نشده بود، بلکه وسعت برنامه و هدف بیشتری داشت. شرکت کنندگان در این اجلاس از گرایش‌های مختلف فکری بودند و هدف، پاره‌ای رایزنی‌ها برای رسیدن به یک توافق همگانی و وسیع بود، که همچنان ادامه دارد. علاوه بر مسئله زندانیان در جمهوری اسلامی، موضوع پناه‌جویان ایرانی در ترکیه، ترور و تروریسم در جمهوری اسلامی، اختناق در اسلام، رفتار جمهوری اسلامی با اپوزسیون سیاسی-مذهبی و ... در اجلاس فوق، که پس از سال‌ها با چنین وسعت و تنوع گرایش در نیویورک تشکیل شده بود، مطرح شد.

«راه توده» ضمن آرزوی موفقیت، هماهنگی و اتحاد نظر و عمل شرکت‌کنندگان در اجلاس فوق، بدین وسیله پاره‌ای نکات نادقیق گزارش اولیه در خصوص گردهمایی مورد بحث را تصحیح می‌کند.

بنظر ما اهداف انسانی و شریف، سنگاپه و محور هر نوع گردهمایی دمکراتیک با هدف خدمت به آرمان‌های انسانی است.

دفاع از زندانیان سیاسی ایران، از جمله این اهداف است، که باید مافوق مسائل سازمانی و حزبی قرار گیرد. برای «راه توده» بیرون کشیدن «محمدعلی صومئی» از فراموشخانه ارتجاع داخلی و خارجی، در کنار دیگر موارد مشخص مربوط به نقض ابتدائی‌ترین موازین حقوق انسانی در جمهوری اسلامی، مطرح است. بهمین دلیل محتوا را بر شکل برتری داده و خواهد داد.

«راه توده» انتظار دارد، که در دیگر مراکز تجمع و حضور ایرانیان مهاجر-بی‌ویژه نیروهای ملی و دمکرات- برای دفاع از «محمدعلی صومئی» و دیگر زندانیان سیاسی ایران، تلاش همگانی و پیوسته شکل گیرد و اخبار آن برای انتشار ارسال شود.

طرح تبدیل اسامی خیابان‌های تهران به «شماره» تهیه شده!

در تهران و برخی شهرهای بزرگ نظیر اسفهان، زمزمه شماره‌گذاری خیابان‌ها وحذف نام آنها شروع شده است. این طرح در شهرداری تهران تهیه شده و هدف از آن اجرای طرح شناسنامه شهری اعلام شده است. با اجرای طرح مذکور، هزاران نام، که پس از انقلاب بر خیابان‌های کوچک و بزرگ شهرهای ایران نهاده شده و عمدتاً مربوط به کشته‌شدگان انقلاب و جنگ با عراق و ... است، از خیابان‌ها پاک خواهد شد.

تدارکات نظامی

نشریه «الشرق الاوسط» نوشت، که آمریکا در اجرای طرح تبدیل کویت به انبار اسلحه نیروهای نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس، بزودی ۲۰۰ موشک پرشینگ را در خاک این کشور مستقر می‌کند. پیشتر انواع دیگر موشک‌های ساخت آمریکا برای استفاده ارتش آمریکا در منطقه خلیج فارس، در کشور کویت مستقر شده است. «الشرق الاوسط» اضافه می‌کند، که هدف از تکمیل انبارهای ارتش آمریکا در کشور کویت، مقابله احتمالی با ایران است!

بصورت همزمان، خبرگزاری‌ها اطلاع دادند، که آمریکا ۶ فروند از جنگنده‌های پیشرفته اف-۱۶ را در اختیار ارتش اسرائیل قرار داده است. تعداد این هواپیماهای تحویلی قرار است به ۵۰ فروند برسد.

در مصاحبه وزیر خارجه رژیم در آلمان افساء شد

جزیره کیش در انحصار دولت آلمان

بحث برسر میزان مشارکت وسیع سرمایه‌گذاران آلمانی در طرح کیش، که مدت‌هاست در محافل دولتی و اقتصادی رژیم جریان دارد، سرانجام، به نشریات آلمان نیز راه یافت.

در تهران و سپس مطبوعات آلمان زمزمه‌ها در خصوص اختیارات رژیم به دولت آلمان در جزیره کیش چنان است، که حتی صحبت از واگذاری عملی این جزیره به دولت آلمان در میان است.

خبرنگاران خارجی، در جریان مصاحبه «ولایتی»، وزیر خارجه جمهوری اسلامی در آلمان، موضوع را اینگونه مطرح کردند: این حقیقت دارد، که ایران جزیره کیش را به آلمان واگذار کرده است، تا از آن در جهت دریافت طلب‌های خود از ایران استفاده اقتصادی کند؟

ولایتی بدون اشاره به قراردادهای شرکت‌های آلمان با دولت اسلامی، برای فعالیت‌های وسیع اقتصادی در این جزیره، تنها به تکذیب سؤال خبرنگاران پرداخت و گفت: «ایران قصد ندارد این جزیره را بمنظور استهلاك بدهی‌های خود به آلمان، به شرکت‌های آلمان، واگذار کند».

مطبوعات رژیم هرگز اشاره‌ای به حقایق مربوط به قراردادهای و مناسبات استعماری کشورهای بزرگ سرمایه‌داری جهان-نظیر آلمان- با ایران نمی‌کنند.

Rahe Tudeh No. 24
September 94
Postfach 45
54574 Birresborn
Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان

از فاکس و تلفن شماره ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵
(آلمان) می‌توانید برای تماس سریع با «راه توده»
و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.